

نیازمند تفسیر است). این اعلام موضع به اضافه‌ی خبر حمله به قطب زاده، تدریجاً زنان را آرام می‌کند.

در کل پروسه‌ی این مبارزات، خلاء یک سازمان مترقی زنان کاملاً چشمگیر بود. ویژگی‌هایی که برای این مبارزه می‌توان برشمرد، عبارت بودند از:

۱- خودانگیخته بودن آن

۲- زنان شرکت‌کننده که اغلب از خرده بورژوازی جدید و بورژوازی برخاسته بودند، بیشترین حساسیت را نشان دادند و حساسیت به مسئله‌ی حجاب به مراتب قوی‌تر از حساسیت و واکنش در برابر دیگر تضییقات حقوق‌شان بود.

۳- این مبارزات، ذهنیت‌های گونه‌گونی از چپ تا راست را در خود حمل می‌نمود. به این لحاظ نه مبارزه‌ی زنان بورژوا و نه مبارزه‌ی زنان روشنفکر و انقلابی، هیچ‌یک محسوب نمی‌شد. جنبش توده‌ای زنان بود.

۴- این مبارزات به هیچ‌رو مورد تأیید سازمان‌های سیاسی واقع نگردید. سازمان‌های سیاسی (چپ) نه تنها خود دعوت به این مبارزه ننمودند، بلکه با موضع‌گیری‌های علنی و یا پوشیده، از شرکت هواداران خود در این مبارزات جلوگیری کردند. آخر حجاب مسئله‌ی زنان زحمتکش نبود. و تازه به نظر آنان زنان تا هنگامی که مبارزه‌ی طبقاتی به پیروزی نرسد، به آزادی نمی‌رسند؛ آنها تنها باید در مبارزات، همگام با مردان شرکت کنند؛ زیرا "بدون شرکت زنان هیچ جنبش انقلابی به ثمر نمی‌رسد". به علاوه، مبارزات زنان لیبرالی است و زنان چپ باید تنها در پناه شعارهایی که سازمان‌های سیاسی آنها مطرح می‌کنند، قدم به میان بگذارند. بیهوده نبود که چندی پس از فرو نشستن شعله‌ی این مبارزات، رژیم مرتجع جمهوری اسلامی با لغو قانون حمایت خانواده در یک مرحله، سپس سلب حق قضاوت، تقلیل سن ازدواج و... به آسانی گام‌هایی اساسی برای لگدمال کردن حقوق زنان برداشت. با این همه، مجموعه‌ی اپوزیسیون ابعاد فاجعه‌ی در پیش را باور نداشت.

"اتحاد ملی زنان"

"اتحاد ملی زنان"، با ترکیبی از نیروها و عناصر مختلف به وجود آمده، در هشتم فروردین ماه ۱۳۵۸ اعلام موجودیت می‌کند و در نهم فروردین ماه در مورد مسئله‌ی شکل حکومت اعلام نظر کرده و از شرکت در انتخابات امتناع می‌ورزد. چندی بعد، در مراحل نخستین حرکت خود، در سمینار "خواست‌های ملت از قانون اساسی" شرکت می‌کند. در این سمینار، سازمان‌ها و عناصر مختلف شرکت‌داشته و خواست‌های خود را از قانون اساسی مطرح می‌کنند. هر کس در

اعلام نقطه نظرهای خود در مورد متن پیشنهادی قانون اساسی (طرح اولیه)، اظهار نظر می کند. "اتحاد ملی زنان" که در سخنرانی خود اعلام کرده بود "بدون مجلس مؤسسان، از نظر ما هر قانونی بی اعتبار است"، پس از اعلام شرکت سازمان های سیاسی در انتخابات مجلس "خبرگان"، علیرغم نظر اعلام شده ی خود، به تأیید دموکراتیک!! کاندیداهای سازمان های چریک های فدائی خلق و مجاهدین خلق می پردازد و برای این کار جلسه ی سخنرانی نیز ترتیب می دهد. کمی بعد، به دنبال کاندیداتوری آیت الله طالقانی برای ریاست جمهوری، که کاندیدای سازمان مجاهدین خلق نیز اعلام می شود، "اتحاد ملی زنان" اعلامیه ای به پشتیبانی از کاندیداتوری آیت الله طالقانی صادر می کند. این امر موجب اختلافات درون سازمانی و بروز اختلافات شدید بین پایه گذاران "اتحاد ملی" می گردد تا بدانجا که در یک برخورد شدید درونی، یکی از افراد هیئت موسس "اتحاد"، سازمان را ترک می گوید.

پس از ماجرا، اوضاع سیر طبیعی خود را طی می کند. حقوق زنان در هر گام با تضییقات بیشتر مواجه می شود. اجتماع اعتراضی کوچکی که برای سلب حق قضاوت از زنان در کاخ دادگستری برگزار می شود، ره به جایی نمی برد و زنان قاضی همه از سمت های قضاوت کنار گذاشته می شوند و زنان عملاً از حق شرکت در دانشکده ی حقوق دانشگاه ها محروم می شوند.

در تابستان ۵۸، هنگامی که رژیم دست اندر کار تغییر قوانین ازدواج و طلاق و رجعت به مبانی اسلامی و دست اندازی به حقوق دموکراتیک زنان بود، دوستان اتحاد در بحثی به این نتیجه رسیدند که با همکاری جبهه دموکراتیک و سازمانهای چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق ایران، گردهمایی وسیعی ترتیب داده شود. تنها نیروئی که نه تنها قول همکاری داد، بلکه مصراانه اجرای این برنامه را تشویق کرد، "جبهه دموکراتیک" و به ویژه شخص رفیق پاکتژاد بود. متأسفانه دو سازمان دیگر با طرح اولویت ها، از همکاری که سر باز زدند هیچ، نصیحت کردند که در آن شرایط ویژه (هرگز نفهمیدیم ویژگی آن شرایط چه بود، جز آنکه مجموعه ی حقوق دموکراتیک مردم ایران و به ویژه حقوق زنان در معرض تهاجم ارتجاع بود) دست به این گونه اقدامات نزنیم. البته این دید به طور قطع در زمینه ی مبارزه برای کلیه ی حقوق دموکراتیکی که مورد تجاوز قرار می گرفت، عمل می کرد. عدم دفاع از آزادی مطبوعات، و مشخصاً عدم دفاع از "آیندگان" نیز تبلور دیگر این طرز فکر بود. قطعاً اولویت با مبارزات ضد امپریالیستی بود، آن هم از نوع ویژه ای که شاهدش بودیم.

در این احوال، کلیه ی سازمانهای زنان توافق کردند که "شورای مشترک زنان" را تشکیل دهند و اقدام به آکسیونهای مشترک نمایند. اولین اقدام این شورا، برنامه ریزی برای برگزاری کنفرانس مشترکی در آذر ماه ۱۳۵۸ بود. محل این برنامه آمفی تئاتر دانشکده پلی تکنیک

تعیین شد و در رابطه با بسیج زنان، فعالیت‌های تبلیغی فراوان انجام گرفت. تنها یکی دو روز پیش از برگزاری این کنفرانس، اعضای "اتحاد" متوجه می‌شوند که سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران که از پیش در جریان برگزاری کنفرانس مشترک زنان بود، درست همان روز را برای بزرگداشت مبارزات ضد امپریالیستی خمینی - که "چپ" امامتش را پذیرفته بود - و پیروان خط سازش ناپذیرش، انتخاب و راهپیمائی‌ی به مقصد "جاسوسخانه" برنامه‌ریزی کرده است. اصرار و پافشاری هواداران "سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" برای تغییر برنامه ره به جایی نمی‌برد. ظاهراً تنها موقعیت مناسب برای درموزگی سیاسی از حکومت، همان لحظاتی است که کنفرانس زنان به اقدامات ارتجاعی رژیم می‌تازد. علیرغم این حرکت و خرابکاری‌های فالانژیست‌ها، مانند خاموش کردن برق سالن محل برگزاری برنامه و با آنکه بسیاری از هواداران "سازمان چریک‌های فدائی خلق" در "اتحاد" نیز شرکت در نظاهرات و راهپیمائی را به شرکت در کنفرانس ترجیح دادند، کنفرانس حدود ۲۰۰۰ نفر را در زیر نور شمع گرد هم آورد. موفقیت این برنامه باعث شد که "شورای مشترک" برای سالروز ۸ مارس به طور مشترک برنامه‌ریزی کند و آغاز به کار نماید. اقدامات تدارکاتی برای تهیه‌ی محل برگزاری این مراسم آغاز می‌شود. نظر به اینکه بخش‌های دانشجویی سازمانهای سیاسی در دانشگاه‌ها، عملاً کلید حل مشکلات بودند، دوستان ما در صدد برآمدند که با مراجعه به "پیشگام" دانشجویی، سالی بگیرند. "پیشگام" با طرح این مسئله که با مواضع سازمان "طوفان" که "اتحادیه انقلابی زنان مبارز" به آن وابسته است مخالف می‌باشد، از همکاری در گرفتن جا امتناع کرد. سرانجام "اتحاد" مراسم بزرگداشت ۸ مارس ۱۳۵۸ را جدا از سایر سازمانهای متشکل در "شورای مشترک" برگزار نمود. حرکتی که همه به درستی به منزله‌ی یک حرکت سکتاریستی از جانب اعضای "اتحاد" تلقی نمودند.

از همان ابتدای حرکت "اتحاد ملی زنان" در تهران، برخی از زنان در شهرستانها به ایجاد سازمان دموکراتیک زنان ابراز تمایل و از این رو تماس‌هایی با "اتحاد" برقرار کردند. این زنان از شهرهای رشت، اصفهان، اهواز، تبریز و... بودند.

در رشت، زنان به این نتیجه رسیدند که با تجمع تعدادی از زنان که نسبت به ایجاد شاخه‌ای از تشکیلات "اتحاد ملی زنان" علاقمند بودند، اعلام موجودیت کنند. به این منظور بنا شد که "اتحاد ملی زنان"، با برگزاری یک برنامه سخنرانی و فیلم در رشت، موجودیت خود را در سطح شهر و احتمالاً منطقه مطرح نماید. این برنامه با سخنرانی عاطفه گرگین و نمایش فیلمی از دفاعیات خسرو گل‌سرخی و دانشجویان و فیلم دیگری از شکنجه در زندانهای رژیم شاه، در سه شب برگزار شد و بدین ترتیب "اتحاد ملی زنان" اعلام موجودیت نمود. در این میان زنان جوانی از

شهرهای انزلی، رودسر، لاهیجان و لنگرود به حرکت مستقل زنان ابراز علاقه کردند و خواست ارتباط با "اتحاد" را مطرح نمودند. ارتباط با انزلی به علت مسافت کمتر بسیار سریع تر و ساده تر انجام شد. جلسات هفتگی انزلی با شرکت چند نفر از دوستان مقیم رشت آغاز گشت. ارتباط از طریق نشریه و جلسات گاه به گاه با دختران دانشرای تربیت معلم لنگرود و برخی از دختران مدارس رودسر نیز برقرار گردید. ارتباط با لشت نشاء، بخش کوچکی از توابع استان گیلان و نیز ده کوچکی در جاده‌ی لاهیجان نیز از طریق نشریه آغاز شد. در طی این مدت، زنان مشتاقانه به طرح مسائل خود و ضرورت سازمان دهی می پرداختند. مورد انزلی تا بدانجا پیش رفت که قرار شد در آنجا جلسه‌ی بزرگداشت هشتم مارس برگزار شود و در آن روز "اتحاد ملی زنان" انزلی اعلام موجودیت کند. این مسئله در اعلامیه‌های تبلیغی مراسم هشتم مارس در انزلی قید شده بود. شب قبل از مراسم، از طریق یکی از افراد مرکزیت "اتحاد" - که خود نیز از هواداران "سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" بود- از تهران دستور تشکیلاتی رسید که جشن بدون ذکر نام "اتحاد" برگزار شود. اعلام موجودیت "اتحاد" در انزلی منافی مصالح تشکیلات اعلام گردید. بعد معلوم شد که تشکیلاتی که خود را با این خطر روبرو می‌دید، نه تشکیلات "اتحاد ملی زنان"، بلکه تشکیلات "سازمان چریک‌های فدائی خلق" بود که در آن زمان درگیر کشمکش‌های درونی بین اکثریت، اقلیت و میانه بود. هیچ استدلالی برای تغییر این تصمیم موثر واقع نگردید. اطلاع خبر به کسانی که با آن همه شور و شوق و احساس مسئولیت برای این برنامه زحمت کشیده بودند، کاری دشوار بود و طبیعتاً موجب دلسردی فراوان دوستان ما در انزلی گردید. پس از برگزاری برنامه‌ی هشتم مارس، تلاش برای بازسازی این جلسات به جایی نرسید.

دوستان ما در لنگرود نیز با شور و شوق فراوان خواهان ارتباط با "اتحاد ملی زنان" شده بودند و در مواردی، در نشست‌های مشترک، مسئله ایجاد ارتباط سازمانی را مطرح می‌کردند. این دوستان برای بزرگداشت هشتم مارس، اقدام به برگزاری یک نمایشگاه عکس کردند و از "اتحاد" زنان در برگزاری این مراسم مساعدت و یاری خواستند. از این رو مجموعه‌ی عکس‌هایی که بخش تبلیغات در تهران از وضع زندگی زنان زحمتکش تهیه کرده بود، به آنها داده شد. در آخرین برخورد با این دوستان، ضمن سؤالاتی که نسبت به ماهیت سازمان ما مطرح می‌کردند، متوجه شدیم مسئله‌ی جدیدی پیش آمده است. تدریجاً دریافتیم که بالا گرفتن اختلافات "اکثریت" و "اقلیت" در "سازمان چریک‌های فدائی خلق"، سمپاشی علیه "اتحاد ملی" را نیز موجب شده است. حاصل آنکه نه تنها این ارتباط قطع شد، بلکه مجموعه‌ی عکس‌ها نیز هرگز به "اتحاد ملی زنان" بازنگشت و قطعاً مصادره‌ی انقلابی شد!! ظاهراً به دختران جوان، پرشور و

در عین حال بی تجربه‌ای که اشتیاق فراوان به یادگیری و شرکت در مبارزات دموکراتیک زنان داشتند، گفته شده بود که اینها بورژوا-لیبرال‌ها هستند و دارای نظرات انحرافی می‌باشند.

به پیشنهاد داوطلبانه‌ی گروه تئاتری که در شهر رشت کار می‌کرد، قرار شد که نمایشنامه‌ی "مادر" ماکسیم گورکی در مراسم برگزاری هشتم مارس در رشت برای اولین بار به روی پرده بیاید. پس از پایان نمایش، تهیه‌کننده این نمایشنامه که خط سیاسی "راه کارگر" را داشت، بدون اطلاع قبلی به روی صحنه رفت و سخنان آتشینی در رابطه با انقلاب سرخ پرولتری به منزله‌ی تنها راه رهایی زنان ایراد نمود. نماینده‌ی "اتحاد ملی زنان" ضمن تشکر از همکاری این گروه با "اتحاد"، اعلام داشت که مواضع بیان شده متعلق به شخص کارگردان بوده و "اتحاد ملی زنان" سازمانی دموکراتیک و فاقد ایدئولوژی است. اینجا بود که اتهامات آقای کارگردان که فریاد می‌زد: "پس این یک سازمان لیبرالی است" آغاز شد.

سمپاشی‌های ناآگاهانه سازمانهای سیاسی علیه فعالیت دموکراتیک، نه تنها به مبارزات زنان، بلکه به مبارزات کلیه سازمانهای دموکراتیک آسیب وارد آورد. به همین جهت بود که سازمانهای دموکراتیک، در بهترین حالت، ترکیبی از عناصر گروه‌های مختلف چپ و به دور از نیروهای اجتماعی، منزوی باقی ماندند. باز هم مثالی دیگر:

هنگامی که کمیته‌ی زحمتکشان "اتحاد ملی زنان" در محله‌ی "پل سیمان" آغاز به فعالیت نمود، قرار شد در نخستین برنامه‌ای که در یکی از مدارس دخترانه‌ی این محله برگزار می‌کند، دو فیلم از دفاعیات گلرخی و دانشیان و همچنین شکنجه در زندان‌های شاه نمایش داده شود. دانش‌آموزان دختر نقش فعالی در برگزاری این برنامه بر عهده داشتند. پس از نمایش فیلم اول، به تحریک فالانترهای محل، سپاه پاسداران به محل برگزاری برنامه حمله و دو تن از دوستان "اتحاد" را در محل دستگیر نمود. ابتکار عمل دختران دانش‌آموز بی نظیر بود. به نحو حیرت‌انگیزی، پروژکتور و فیلم‌ها از حملات پاسداران مصون ماند. دختران در برابر محل کمیته‌ای که دستگیرشدگان را به آنجا منتقل کرده بودند، دست به تظاهرات زدند. برنامه‌ای که بیشتر مضمون افشاگری از رژیم گذشته را داشت، به مبارزه‌ای پرشور علیه رژیم فعلی تبدیل شد و به کوشش این زنان جوان، همان شب رفقای دستگیر شده آزاد گردیدند. اما نکته جالب اینکه مدتی بعد، رهبری "اتحاد" دریافت که یکی از افراد "اتحاد ملی زنان" که مسئول محله‌ی پل سیمان و از افراد وابسته به "سازمان چریکهای فدائی خلق" بود، در کنار متشکل ساختن این دختران در رابطه با "اتحاد ملی"، هسته‌ای در رابطه‌ی سازمانی با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به وجود آورده است. نتیجه این شد که فعالیت دموکراتیک زنان در این محل نتوانست مضمون واقعی خود را حفظ کند. سوء استفاده‌ی سازمان‌های سیاسی از سازمان‌های دموکراتیک

به منزله‌ی پوشش فعالیت خود و یارگیری از میان افرادی که به دنبال کار توده‌ای سازمان‌های دموکراتیک به مبارزه جلب می‌شدند، موجب می‌شد که جنبش دموکراتیک از حضور کسانی که از پتانسیل فعالیت دموکراتیک برخوردار بودند، محروم شود.

بگذریم از اینکه مواضعی که در نشریه‌ی "اتحاد" در برخورد به ماهیت حاکمیت اتخاذ می‌شد، خود نمودار گنجی سازمان‌های سیاسی در ارزیابی شان از حاکمیت و نیز گنجی حاملین این نظرگاه‌ها در "اتحاد ملی زنان" بود. این گنجی تا هنگام انتخابات مجلس شورا همچنان ادامه داشت. نیروهای مترقی همچنان در این توهم بودند که شانس ورود به مجلس را دارند. بدین لحاظ "اتحاد ملی" یک لیست انتخاباتی تهیه نمود که در مرحله‌ی اول بیشتر کاندیداهای "سازمان فدائیان خلق" را تأیید می‌کرد. اما پس از بروز اختلافات، به همراه کاندیداهای "سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران"، کاندیداهای "مجاهدین خلق ایران" و "سازمان پیکار در راه آزادی طبقه‌ی کارگر" نیز مورد تأیید "اتحاد ملی" قرار گرفتند.

حوالی خرداد ماه ۱۳۶۰، رژیم جمهوری اسلامی اعلام کرد که زنده‌های شاغل در مؤسسات دولتی باید با اونیفورم و روسری در محل کار خود حاضر شوند. سازمان‌های سیاسی در این زمینه کوچکترین اقدامی نکردند و هیچ عکس‌العملی نشان ندادند. هواداران "اکثریت" که هنوز در "اتحاد ملی زنان" حضور داشتند، اعلام کردند که حجاب مسئله‌ی زن زحمتکش نیست و این مسئله به واقع مسئله‌ی زنان خرده‌بورژوا و بورژواست. قرار می‌شود که اتحاد ملی اعلامیه‌ای برای پخش به محل تظاهرات ببرد و تحمیل حجاب را به منزله‌ی عملی غیر دموکراتیک محکوم کند. تظاهرات به علت عدم هدایت سازمان یافته، لجام گسیخته می‌شود. یکی از نیروهای طرفدار سلطنت یا بختیار در اعلامیه‌ای از زنان می‌خواهد در عزای آزادی سیاه بپوشند. بسیاری از زنان سیاهپوشند. برخی با حرکتی واکنشی، آرایش غلیظ می‌کنند. هر شعاری سر می‌دهند. از آزادی و استقلال هم سخن می‌گویند. "مرگ بر شاه"، "مرگ بر بختیار"، و "مرگ بر امپریالیسم" هم گفته می‌شود. در مواردی، به خاطر توصیه‌های زنان آگاه‌تر، با دستمال کاغذی آرایش صورت را می‌زدایند. در مقابل این سؤال که چرا در مورد این همه موارد تزیین حقوق دموکراتیک زنان ساکت نشسته‌اند ولی فقط در مورد حجاب عکس‌العمل نشان می‌دهند، پاسخی ندارند. روشن است که علت این امر ناآگاهی شان است و اینکه مسئله‌ی حجاب در لحظه‌ی برایشان ملموس‌تر از هر چیز دیگر است. همه می‌دانند که با این تظاهرات ره به جایی نبرده‌اند و مذاکره‌ی نماینده‌ای که همانجا و بدون هیچگونه شناخت قبلی انتخاب کرده‌اند، با آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهور، هیچ دردی را دوا نکرده است. بنی‌صدر که متخصص حرافیه‌های بی‌محتواست و خیلی خوب می‌داند چگونه حرف بزند که هیچ نگفته باشد، همه را از سر باز می‌کند. فالانترهای آن سوی

خیابان از متلک‌های رکیک تا شمارهای مختلف را سرهم می‌کنند. و با حضور چند زن چادری در کنار خود، حجاب را خواست انقلابی زنان معرفی می‌کنند. عکاس روزنامه‌ی "جمهوری اسلامی"، عکس‌هایی می‌گیرد که روز بعد زینت دیوارهای شهر می‌شود. زنان شرکت‌کننده از دم عزاداران مرگ رژیم پهلوی قلمداد می‌شوند. تظاهراتی که روز بعد از سوی "اتحادیه‌ی انقلابی زنان مبارز" اعلام و در چهارراه جمهوری برپا می‌شود، با چنان برخورد لمپنی از جانب اعضای حزب الله مواجه می‌گردد که آغاز نشده از هم می‌پاشد. زنانی که علیه تحمیل حجاب به خیابان ریخته‌اند وادار می‌شوند که برای حفظ جان خود و پرهیز از تعرضات کثیف حزب الله، به مغازه‌ها بگریزند و همانند پوششی برای سر خود خریداری کنند. از آن پس شعار "خواهر حجاب تو کوبنده‌تر از خون من است" بر دیوارهای شهر نقش می‌بندد. پس از آنکه زنان کارمند و شاغل در محیط‌های کار خود ناگزیر از تن دادن به حجاب تحمیلی می‌شوند، تدریجاً مراجعین را نیز مجبور به داشتن حجاب می‌کنند. در مواردی که زنان روسری یا چادر به همراه ندارند، نگهبان دم در یک روسری را که در کشوی میزش نگه می‌دارد به مراجعه‌کننده می‌دهد تا کارش را انجام بدهد. شعارهای "مرگ بر بی‌حجاب" و "مرگ بر بدحجاب" متداول می‌شود. از فروردین ماه ۱۳۶۱، به تاکسی‌ها دستور داده می‌شود که حق سوار کردن زنان بی‌حجاب را ندارند. بعد از مدتی، در نقاط مختلف شهر به زنان بی‌حجاب حمله کرده و به رویشان اسید می‌پاشند؛ که حتی در مواردی به مرگ زنان بی‌حجاب می‌انجامد، زنان بدون استثناء داشتن حجاب را شرط عقل و احتیاط می‌بینند.

در پایان تابستان ۱۳۵۹، جنگ آغاز می‌شود. سازمانهای سیاسی گاه سخن از جنگ تدافعی می‌گویند، گاه می‌خواهند آن را به جنگ داخلی تبدیل کنند و گاه جنگ را محلی برای کار توده‌ای خویش می‌بینند. تبلیغات بی‌وقفه‌ی ارتجاع و آنچه با سوء استفاده از شرایط جنگ بر مردم تحمیل می‌کند، باورنکردنی است. تحمیل خاموشی، مجبور کردن مردم به ادامه‌ی زندگی در شهرهایی که زیر بمباران دائمی قرار دارند و... همه و همه اقدامات جنایت‌باری است که حکومت به آن دست می‌زند. سازمان‌های سیاسی با این ارزیابی که جنگ کوتاه مدت است، افرادشان را برای تبلیغ سازمانی به جبهه‌ها می‌فرستند. در این میان، "اتحاد ملی زنان" با موضع "جنگ تحمیل به توده‌هاست" و "جنگ را خاتمه دهید"، به کار تبلیغی می‌پردازد. این شعار هنگامی که طرح گردید، با احساسات ناسیونالیستی برانگیخته شده، خوانائی چندانی نداشت. ولی واقعیت را خیلی بهتر و عمیق‌تر از دیگران بیان می‌کرد. واقعیتی فجیع که مردم ایران سرانجام بهائی سنگین برایش پرداختند. زنان بی‌پناه و آواره برای زنده ماندن خود و فرزندان‌شان وادار به خودفروشی شدند، زنان شیرده برای رزق و روزی شیر خود را فروختند، زنان درمانده و

بی پناه برای داشتن سرپناهی صیغه ی پاسداران ضد انقلاب شدند و....

در اوایل اردیبهشت ماه سال ۶۰، سمیناری در کانون نویسندگان برگزار شد. تم این سمینار مضمون حقوق و خواستهای دموکراتیک، مبارزات دموکراتیک و سازمانهای دموکراتیک بود. همه ی سازمانهای دموکراتیک برای شرکت در این بحث دعوت می شوند. "اتحاد" هم در این سمینار شرکت می کند و نقطه نظرات سازمانی خود را بیان می دارد. این نقطه نظرات، تجربیات فرموله شده ای بود که از مشاهدات عینی و فعالیت های مبارزاتی برمی خاست و به صورت مقاله ای منجم و کار شده ارائه گردید. مقاله ی "اتحاد" با استقبال شرکت کنندگان مواجه شد. در حاشیه ی جلسه، واقعه ای رخ می دهد و آن اینکه در حالیکه یکی از نویسندگان کانون که از هواداران "اکثریت" فدائیان بود، در رابطه با اولویت مبارزات ضد امپریالیستی سخن می گفت و به مدح و ثنای خط سازش ناپذیر امام امت مشغول بود، صدای انفجار شدیدی از بیرون، کانون را می لرزاند. بعد معلوم می شود که صدا از انفجار نارنجکی است که از طرف مزدوران حکومت به داخل صف تظاهرات هواداران "سازمان پیکار" پرتاب شده بود؛ تظاهراتی که در اعتراض به حمله به دانشگاه و در سالروز این حمله برگزار شده بود. این واقعه به بهای جان چند تن از شرکت کنندگان در تظاهرات تمام شد.

پس از تظاهرات ۳۰ خرداد، اراذل طرفدار جمهوری اسلامی با تعقیب و آزار جنسی دختران مجاهد، رذالت را به مرحله ی جدیدی رساندند. این افراد هنگامی که دستشان به دختران مجاهد می رسید، آنها را برهنه کرده، به روی زمین می انداختند و با فشردن پستانهای شان به نمایش برقراری رابطه جنسی با آنها می پرداختند؛ امری که موجب نفرت و انزجار شدید بینندگان قرار می گرفت و در بسیاری از موارد مردان رهگذر لباس های خود را به تن این دختران می پوشاندند و زنان آنها را زیر چادرهای خود از ممر که به در می بردند. پاسداران در برخورد به دختران زندانی سیاسی نیز با اعلام اینکه اعدام دختران با کره از نظر اسلامی حرام است، با تجاوز به دختران به قول خودشان از آنان از آله ی بکارت می کنند.

پس از ۳۰ خرداد، ادامه کار به شکل سابق برای "اتحاد ملی زنان" غیرممکن شد. به ویژه آنکه "اتحاد" با افشاگری شدید و پیگیر در مورد لایحه قصاص (بخصوص در مواردی که به زنان مربوط می شود) کار تبلیغی و روشنگری فراوان نموده، بدین لحاظ شدیداً مورد برخورد حزب الله قرار می گیرد. حاصل آنکه، "اتحاد" جلسات و فعالیت های خود را به ناگزیر متوقف می کند و به کار غیرعلنی روی می آورد.

به اعتقاد من، "اتحاد ملی زنان" در تجربه مبارزات چند ساله ی خود و پس از گذار از فراز و

نشیب‌های بسیار، به دریافت‌ها و دستاوردهائی در زمینه‌ی مبارزات دموکراتیک به طور اعم و مبارزات زنان به طور اخص نایل شد:

۱- سازمان‌های ایدئولوژیک نه درک روشنی از مسئله‌ی زنان و نه درک روشنی از مبارزات دموکراتیک، مضمون این مبارزات و شکل سازماندهی این مبارزات دارند. لذا زنان برای ارتقاء آگاهی خویش و تأمین خواست‌های دموکراتیک از طریق مبارزات دموکراتیک باید سازمان‌های ویژه‌ی خود را پایه‌ریزی کنند.

۲- شرکت در مبارزات دموکراتیک، شرایط رشد برای همه‌ی شرکت‌کنندگان را فراهم می‌آورد.

۳- از میان رفتن بسیاری از سازمان‌های زنان، معلول هم‌هوشی این سازمان‌ها با سازمان‌های ایدئولوژیک موجود بود، و از میان رفتن و یا شکست یکی اضمحلال دیگری را نیز نتیجه می‌داد. این امر به خاطر عدم جمع‌بندی از اشتباهات گذشته وقوع می‌یافت.

۴- توافق نیروهای مختلف بر سر برنامه‌ی عمل (بهترین برنامه‌ی عمل) اصل وحدت سازمانی در سازمان دموکراتیک است، نه سازش ایدئولوژیک.

۵- ضرورت‌های عینی تأمین مناسبات دموکراتیک درون سازمانی، اشکال ویژه‌ی تأمین این مناسبات را به همراه می‌آورد.

۶- مناسبات دموکراتیک درون سازمانی، نقشی بسیار مؤثر در پیشبرد مبارزات هر سازمان دارد.

۷- شکل شورائی، انتخاب از پائین و گسترش اهرم‌های کنترل‌کننده، بوروکراتیزم را به حداقل ممکن می‌رساند.

۸- نقطه‌نظرهای انحرافی سازمان‌های ایدئولوژیک چپ، به مجموعه‌ی جنبش دموکراتیک به طور عام و به جنبش زنان به طور خاص آسیب فراوان رسانده است.

"اتحاد ملی زنان"، یک تجربه‌ی سوسیال-فمینیستی ناگام*

هایده مغیسی

هایده مغیسی از پایه‌گذاران "اتحاد ملی زنان"، عضو اولین هیئت اجرایی و عضو هیئت تحریریه‌ی نشریات این سازمان، در هنگام فعالیت با "اتحاد ملی زنان"، از هواداران "سازمان جریک‌های فدایی خلق ایران" بود. پس از خاتمه‌ی همکاری با "اتحاد" مدتی با "سازمان فدائیان خلق ایران" در ارتباط با نشریه‌ی "کار" فعالیت داشته است. او اکنون در کانادا بسر می‌برد و استاد جامعه‌شناسی و مطالعات زنان در دانشگاه "یورک" است. از هایده مغیسی مقالات متعددی به فارسی و انگلیسی درباره‌ی حقوق زنان و روابط نژادی و فرهنگی به چاپ رسیده و کتاب دوم او "فمینیسم و بنیادگرایی: محدودیت‌های تحلیل پسامدرن" توسط انتشارات Zed انگلستان در دست انتشار است. نوشته‌ی زیر، ترجمه‌ی دو فصل از اولین کتاب هایده مغیسی می‌باشد:

Populism and Feminism in Iran :

Women's Struggle in a Male defined Revolutionary Movement

Haideh Moghissi

Macmillan Press, England, Reprinted 1996

(The National Union of Women)

فصل هفتم: "اتحاد ملی زنان"

فصل هشتم: "یک تجربه‌ی سوسیال-فمینیستی ناگام" (Failed Social-Feminist Experience)

* یادداشت ویراستار: قسمت‌های کوتاهی از این نوشته، به دلیل کمبود جا، حذف شده است. این قسمت‌ها با علامت (...) مشخص شده‌اند. زیرنویس‌های مربوط به این قسمت‌ها نیز حذف گشته و به همین دلیل برخی از شماره‌ها در زیرنویس‌ها نیست. در بعضی جاها، برای فهم بهتر، کلمات یا عباراتی اضافه شده که در کروش قرار گرفته است و همچنین تبدیل تاریخ‌های میلادی به هجری شمسی. در مورد نقل قول‌ها، آنجا که به متن فارسی دسترسی داشتیم (مثل نشریات "اتحاد") مستقیماً از آنها استفاده شده. در موارد دیگر، از آنجا که برای نویسنده مقدور نبود که متون فارسی را در اختیار ما قرار دهد، به اجبار به ترجمه‌ی متن انگلیسی دست زدیم.

فصل هفتم: "اتحاد ملی زنان"

"شیلاروبوتام" (Shella Rowbotham) در مقدمه‌ی کتاب خود "زن، مقاومت و انقلاب" می‌نویسد که زنان نسبت به "درد، خشونت عاطفی و طردشدگی شدید" که در جنبش‌های انقلابی مردسالار تجربه می‌کنند، دو گونه واکنش نشان می‌دهند: "تن دادن تسلیم طلبانه، به خاطر وفاداری و با ضرورت حفظ وحدت؛ و یا حاشا کردن غضب‌آلود این که جنبش "آنها" ربطی به زنان داشته است" (۱).

این فصل [از کتاب حاضر] درباره‌ی تجارب زنان ایرانی در جنبش انقلابی مردسالار سال‌های ۸۱-۱۹۷۹ است. هم درباره‌ی زنان تسلیم طلب و هم زنان عصیانگر و شورشی.

پاسخ زنان به بنیادگرانی

در روز هشتم ماه مارس ۱۹۷۹، کمتر از یک ماه پس از قیام مسلحانه‌ای که به سلطنت در ایران پایان داد، آیت‌الله خمینی خواستار حجاب دوباره‌ی زنان شد. او طی سخنرانی‌ی که در شهر مقدس قم ایراد کرد، از دولت بازرگان خواست که انقلابی عمل کند و گفته: "با این زنان لغت، وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی درست مثل دوره‌ی طاغوت، پر از گناه و معصیت شده‌اند". او کار کردن زنان را تنها در صورتی مجاز دانست که حجاب اسلامی را رعایت کنند (۲). کسانی که وضعیت "معصیت بار" وزارتخانه‌ها را به خمینی گزارش داده بودند، از تنش رو به افزایش میان زنان بی‌حجاب و "حزب‌الله" در خیابان‌ها، دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها آگاه بودند. آنها همچنین از برنامه‌هایی که قرار بود فردای آن روز در گرامی داشت روز جهانی زن برگزار شود، به خوبی باخبر بودند و می‌دانستند که گروه‌های کوچک زنان مترصدند که با استفاده از این موقعیت، به بسیج نیروها علیه یورش‌های روزافزون به حقوق زنان بپردازند. در طول هفته‌ی پیش از برگزاری مراسم روز جهانی زن، نگرانی زیادی نسبت به شایعات مربوط به الغای قانون حمایت خانواده وجود داشت. آیت‌الله خمینی در پاسخ به نامه‌ی یکی از "شهروندان معمولی کشور" به وزارت دادگستری، حکمی صادر کرده و این قانون را مغایر شرع اسلام اعلام کرده بود و الغای عقرب آن را وعده داده بود (۳). روزنامه‌ها پر از نامه‌های زنان منفرد و یا زنان حقوقدانی بود که از دولت می‌خواستند پیش از تصویب یک قانون تازه‌تر و بهتر، قانون قبلی را ملغی نکند (۴). یک روز پس از اظهار نظر آیت‌الله خمینی در مورد حجاب، "تلویزیون ملی" که دیگر به شکل کارآمدی مورد استفاده‌ی تبلیغاتی علیه نیروهای مترقی و چپ قرار گرفته بود، بیانیه‌ی گروهی را پخش کرد که خود را "زنان مجاهد مسلمان" می‌خواندند.

بیانیه اظهار می‌داشت که روز هشتم مارس یک پدیده‌ی غربی است و "روز زن اسلامی" به زودی اعلام می‌شود (۵).

هشتم مارس ۱۹۷۹، اولین گرامی‌داشت روز جهانی زن [در ایران] بود که تقریباً پس از گذشت پنجاه سال برگزار می‌شد و می‌بایست از آن به عنوان یک نقطه‌ی عطف در تاریخ انقلاب ۱۹۷۹ یاد شود. زنان معترض، خیابان‌های شمال تهران را به تصاحب خود درآوردند؛ و این در حالی بود که دانشجویان دانشگاه‌ها و دانش‌آموزان دبیرستان‌ها، آموزگاران و زنان کارمند ادارات دولتی و غیردولتی، از همه جا به سوی دانشگاه تهران - که برای برگزاری مراسم تعیین شده بود - راه پیمائی می‌کردند. درگیری میان زنان و دستجات حزب الله دیگر آغاز شده بود. شمار شرکت‌کنندگان و ناآرامی آشکارشان، سازماندهندگان را سرآسیمه ساخته بود. زن‌ها به سختی می‌توانستند آرام و قرار داشته باشند. معدود بودند کسانی که واقعاً دلشان می‌خواست به تاریخچه‌ی هشتم مارس و اعتصاب زنان در نیویورک گوش کنند. به همین دلیل هم سخنرانان را تحت فشار قرار می‌دادند که به مسائل و مشکلات فوری ترشان بپردازند. درجا و در یک اقدام خودانگیخته، رأی دادند که سالن سخنرانی دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران را ترک کنند و برای راه پیمائی به خیابان‌ها بریزند. برف سنگینی می‌بارید و اکثراً چتر نداشتند.

آماج اعتراض، تنها دولت بازرگان نبود؛ شخص آیت‌الله خمینی هم بود. بنابراین زن‌ها نه تنها موجب اولین کشمکش‌های سیاسی پس از انقلاب شدند، بلکه با دست زدن به مخالفتی رادیکال بر ضد رهبر انقلاب، اولین چالش نیرومند علیه اقتدار خمینی را نیز به نمایش گذاشتند. به زیر حجاب رفتن دوباره‌ی زنان برای آیت‌الله خمینی، نماد استقرار دوباره‌ی هویت اسلامی و تداوم فرهنگی بود که با تغییرات اجتماعی دوران پهلوی دچار اختلال شده بود. اعتراضات زنان هم نشانه‌ی عزم و اراده‌ی آنها به مقاومت در برابر موج خیزان بنیادگرایی بود که احساس می‌شد می‌رود تا اصلاحات دهه‌های گذشته را جارو کند. اصلاحاتی که رویهم‌رفته تأثیر مثبتی بر جای گذاشته بود. شعارهای زنان علیه حجاب اجباری، مبین آگاهی سیاسی شان نسبت به این نکته بود که در صورت عدم مقاومت در مقابل بنیادگرایان، انقلاب به چه جهتی تغییر خواهد کرد؛ پس اعلام کردند که: "آزادی، نه شرقیه، نه غربیه، جهانیه"، "مرگ بر مرتجعین"، "استبداد در هر شکل محکوم است".

رویداد هشتم مارس نشانه‌ی ظهور اولین جنبش مستقل سوسیالیستی زنان در تاریخ ایران بود. ده‌ها انجمن و گروه زنان در ادارات و نهادهای خصوصی و دولتی، همچنین در دانشگاه‌ها به وجود آمدند. در اجتماع عظیمی که در سومین روز اعتراض در برابر وزارت دادگستری برگزار شد، بیانیه‌ها و نامه‌های حمایت‌آمیز بسیاری از سوی انجمن‌های حرفه‌ای و احزاب گوناگون

سیاسی خوانده شد و مانیفستی در هشت ماده نیز به تصویب رسید. مانیفست، خواستار تساوی مقام زن و مرد و حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و قانونی برابر آنها بود و برای همه‌ی زنان و مردان آزادی‌های بنیادین را مسلم می‌دانست. همچنین خواست امنیت حرفه‌ای را پیش می‌کشید. مواد یکم و هشتم، به طور مشخص، به عاجل‌ترین نگرانی‌های زنان پرداخته بود. ماده‌ی اول تصریح می‌کرد که تصمیم‌گیری درباره‌ی پوشش زن که بر اساس سنت‌ها و مقتضیات موقعیت جغرافیایی تعیین می‌شود، به عهده‌ی خود زن است. ماده‌ی هشتم خواستار حذف کمبودهای قانون حمایت خانواده شده و تأمین حقوقی را مد نظر داشت که تا آن زمان از زنان دریغ شده بود (۶).

هم دولت و هم نیروهای مترقی اوپوزیسیون، غافلگیر شده بودند. دولت به کار تغییر بیانی‌ی آیت‌الله خمینی برآمد. کوشش کرد آن را یک "توصیه" قلمداد کند و نه یک "حکم" و به این ترتیب اعتراض را فرونشاند. داماد آیت‌الله - که او هم روحانی است - با عجله در شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی حاضر شد تا به زنان اطمینان خاطر دهد که حجاب اسلامی لزوماً به معنای چادر نیست و منظور هر لباس مناسبی است که موی زن را بپوشاند و اندام زن را از معرض دید دور نگهدارد. او حمله به زنان را محکوم کرد و خواستار پایان یافتن فوری فجایعی شد که به نام اسلام انجام می‌گرفت (۷). این [حرف‌ها] اما برای منصرف کردن زنان از مبارزه کفایت نمی‌کرد. راه پیمائی‌های اعتراضی، تحصن و دست از کار کشیدن‌ها در وزارتخانه‌ها، بیمارستان‌ها، ادارات دولتی و دبیرستان‌های دخترانه چند روز دیگر هم طول کشید. در تمام این مدت، حزب‌الله با شعارهای دشنام‌گونه و حمله‌ی فیزیکی به زنان معترض، به کار خود ادامه داد.

قیام زنان همه را به حیرت واداشته بود. "کیت میلت" که برای روز جهانی زن به ایران سفر کرده بود، به خبرنگاران ایرانی گفت: پیش از آمدن به ایران فکر نمی‌کردم که این همه زن مبارز و آگاه به جنسیت خود بینم. ما که در ایالات متحده زندگی می‌کنیم، می‌توانیم بسیار چیزها از زنان ایرانی بیاموزیم و این فوق‌العاده است (۸). او بعداً زنان معترض ایرانی را به این ترتیب توصیف کرد:

مسئله‌ی این تظاهرات تنازع بقاء است... من اصلاً گمان نمی‌کردم که در وسط یک بهمن فرود بیایم. برداشتم این بود که بیش از چند زن فمینیست مبارز در تهران نیست. چند هفته پیش، وضعیت این طور بود. حالا هزارها نفر در خیابان‌ها هستند؛ حالا زنان ایران در مرکز مبارزه‌ی ما در جهان قرار گرفته‌اند (۹).

قدرت جنبش زنان و توانائی این جنبش در سازماندهی تظاهرات و گردهمایی‌ها - به رغم

فضای خصمانه و مقاومت رادیو و تلویزیون که حتا حاضر نبودند خبر فعالیت‌های زنان را پخش کنند. شگفت‌انگیز بود. زنان به شکل بی‌سابقه‌ای به عنوان یک نیروی سیاسی در تاریخ ایران ظاهر شده بودند. همچنین اولین بار بود که هیچ سازمان و حزب سیاسی نمی‌توانست بسیج زنان را به حساب خود بگذارد. با این همه، گرچه تک و توکی از مردان متمایل به چپ، زنان معترض را حمایت کردند و تا پایان با راه‌پیمایان ماندند، جامعه‌ی روشنفکران لائیک، جنبش اعتراضی پایدار زنان را مورد پشتیبانی قرار نداد. از نظر آنها مسائلی که توسط زنان پیش کشیده می‌شد، نسبت به هدف‌های مبارزه‌ی ملی و ضدامپریالیستی، حاشیه‌ای بود. تظاهرات ضدحجاب، خاصه به این دلیل که جدا از رهنمودهای چپ به راه افتاده بود، نمی‌توانست مورد تأیید قرار بگیرد. این موضع‌گیری طبعاً بر رزمندگی و تداوم جنبش تأثیر می‌گذاشت. جنبش روزمره کوچک‌تر شد؛ به همان اندازه‌ای که زنان ملی‌گرا و چپ از جنبش فاصله گرفتند. بسیاری از زنانی که در آغاز با جنبش همراه بودند، رفته رفته هراسناک و اندیشناک شدند که یک جنبش مستمر ضدحجاب، هدف‌های مهم‌تر انقلاب ضدامپریالیستی را به مخاطره می‌افکند. اما بسیاری هم تنها به این علت از اعتراض دست کشیدند که عقب‌نشینی رژیم را پیروزی تلقی می‌کردند. فقدان یک تشکیلات مستقل زنان، کمبود تجربه‌ی سیاسی و آگاهی تاریخی نسبت به تجربه‌های پیش‌گسوتان [مبارزه برای] حقوق زن در ایران، به اضمحلال جنبش مستقل زنان یاری رساند. عوامل فوق‌الذکر، این واقعیت را نیز مخدوش کرد که مؤثرترین کار در برابر تهاجم بنیادگرایان، مقاومت دسته‌جمعی است. عقب‌نشینی موقت رژیم در برابر تظاهرات ضدحجاب زنان، به خودی خود نشانگر قدرت جمعی و اقدام مستقل زنان بود و نه عدم نیاز به آن.

با این همه، بسیاری از زنان، ادعای رژیم را - که توسط سازمان‌ها و عناصر دست‌چپی هم بازتابانده می‌شد - باور کرده بودند که سلطنت‌طلبان و عناصر آشوبگر در صفوف مبارزه‌ی زنان رخنه کرده‌اند و سازناسازگاری را کوک می‌کنند. آنها با خام‌خیالی پذیرفتند که بیش از این، اقتدار رژیم را مورد چالش قرار ندهند؛ چه، چنین چالش‌هایی در خدمت سلطنت‌طلبان و حامیان حضور ایالات متحده در ایران قرار می‌گیرد. به این طریق، حتا بسیاری از زنان دانش‌پژوه و نویسندگان که محبوبیتی داشتند و با حجاب اجباری زنان به مخالفت برخاسته بودند، به صداهائی پیوستند که از ترس تضعیف انقلاب و ثبات رژیم، زنان را به سازگاری و سکوت دعوت می‌کردند (۱۰). تظاهرات مستقل زنان، جارت‌زنانی را به رخ می‌کشید که به رغم عدم حمایت عمومی چپ‌ها - که گویا قرار بود متحد اصلی زنان باشند - به خیابان‌ها ریخته بودند.

پیشینه‌ی سیاسی

واکنش اکثر سازمان‌های چپ به مبارزات شدید زنان علیه جمهوری اسلامی، با ناباوری و ناخشنودی توأم بود. زن، در مباحث سوسیالیست‌ها، از دیرباز به عنوان موجودی مطیع و به لحاظ سیاسی منفعل مطرح شده بود که می‌بایست از طریق آموزش و بسیج سیاسی، به آگاهی دست یابد و آماده‌ی مبارزه شود. برای رسیدن به آزادی هم تنها می‌بایست آن راهی را بپیماید که نقشه‌اش توسط احزاب پرولتری درگیر در مبارزه با استبداد شاه کشیده شده بود. با این همه، زنان به عنوان اولین نیروی مترقی قوی و علنی، در میدان مبارزه با استبداد بنیادگرایی مذهبی و برنامه‌ی سیاسی‌اش ظاهر شدند. لیکن در فضای سیاسی پساانقلابی آن روزهای ایران، مفاهیم فمینیستی‌ی چون خودمختاری زن و حق انتخاب او، به کلی نامربوط می‌نمود. در نتیجه، خیزش زنان نمی‌توانست چپ‌پویولیت تسلیم طلب را ترغیب به حرکت و مبارزه برای احقاق حقوق زن و سایر حقوق دموکراتیک و آزادی‌های فردی کند.

با تمام این احوال، سازمان سیاسی‌ی پیدا نمی‌شد که نسبت به جنبش رو به رشد زنان بی‌اعتنا بماند. زنان، اعضای بالقوه‌ی همه‌ی احزاب و سازمان‌های سیاسی محسوب می‌شدند. بسیاری از سازمان‌های چپ، حتا گروه و یا سازمان زنان خودشان را هم به وجود آورده بودند. سازمان فدائی نمی‌توانست چشم خود را بر این واقعیت ببندد. وانگهی، فدائیان با فشار هواداران‌شان هم روبرو بودند که از آنها می‌خواستند به فعالیت بیشتری در جنبش زنان بپردازند و حتا رهبری این جنبش را به دست گیرند. میهن‌جزنی (قریشی) در این باره می‌گوید:

من در یکی از گردهمایی‌های اعتراضی زنان به حجاب اجباری که در وزارت دادگستری برگزار شده بود شرکت کردم و پیام همبستگی فدائیان را از طرف آنها خواندم. شور و شوق و پشتیبانی زنان معترض نسبت به فدائیان را هم به سازمان گزارش کردم. به رفقا گفتم که سازمان‌های انقلابی باید در چنین اوضاع و احوالی در جنبش زنان فعال شوند. اما واقعیت این است که در آن مقطع سازمان احساس نمی‌کرد که مسائل زنان از اهمیت چندانی برخوردار می‌باشد (۱۱).

در هر حال، سازمان فدائی سرانجام به فشار و وسوسه‌ی سربازگیری از این نیروی نوین تن داد و تصمیم گرفت که به تأسیس یک سازمان زنان دست زند. به هواداران فدائی رهنمود داده شد که سازمان دموکراتیکی راه‌اندازند و در جهت بسیج و اتحاد زنان - با گرایش‌های گوناگون ایدئولوژیک - حرکت کنند. این چنین بود که شکل‌گیری "اتحاد ملی زنان" مورد تأیید سازمان فدائی قرار گرفت!

در آغاز، قرار بر این بود که "اتحاد" خصلت دموکراتیک خود را حفظ کند و بین سازمان فدائیان و نیروهای مارکستی و غیرمارکستی، چه بسا اسلامی، پلی بزند. اما این سازمان نمی‌توانست خصلت مشخص سوسیالیستی خود را پنهان کند. چه، زنانی چون میهن جزنی، عاطفه گرگین (گلسرخ) (۱۲) و دیگر هواداران شناخته شده‌ی فدائیان در مواضع رهبری آن بودند. فدائیان به فعالین جنبش زنان گفته بودند که برنامه‌ی مشخصی برای [هدایت] یک سازمان زنان در دست ندارند و گرچه آنها می‌توانند روی حمایت فدائیان حساب کنند، باید روی پای خودشان بایستند. اما این سیاست، یک شبه تغییر کرد. بلافاصله پس از تشکیل "اتحاد"، سازمان فدائی کوشید که سازمان زنان "خودش" را به خدمت تشکیلات مرکزی درآورد. همین برخورد ابزارگرایانه بود که زمان تشکیل "اتحاد ملی زنان" را عملاً تعیین کرد (مارس ۱۹۷۹) و آن را با همه پرسشی برای ایجاد جمهوری اسلامی همزمان ساخت. به همین دلیل "اتحاد ملی زنان" درست در همان روزی که تأسیس خود را اعلام کرد، بیانیه‌ی دیگری هم صادر کرد برای اعلام موضع خود نسبت به ماهیت غیردموکراتیک همه پرسشی که، بدون آنکه جایی برای حمایت از آلترناتیوهای دیگر در نظر گرفته شود، از مردم می‌خواست به "جمهوری اسلامی" آری یا نه گویند. (۱۳)

اعضای مؤسس "اتحاد ملی زنان" را می‌توان به دستجات مشخصی طبقه بندی کرد: مارکسیست-فمینیست‌هایی که از پیش و در جریان انقلاب در ایران تحصیل و زندگی می‌کردند؛ زنان مارکسیست-فمینیست هوادار فدائیان که در اروپا و ایالات متحده تحصیل کرده بودند و پس از انقلاب به ایران بازگشتند؛ شماری از زنان هوادار فدائی که به مسائل و ایده‌های خاص زنانه علاقه و اعتقادی نداشتند و [سرانجام] آنها که جزء تشکیلات فدائی بودند.

(...)

در میان اعضای مؤسس "اتحاد ملی زنان" گروه کوچکی مارکسیست-فمینیست هم وجود داشتند که در اروپا و ایالات متحده تحصیل کرده بودند و در کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی خارج از کشور و جنبش سیاسی آن زمان که ضد دیکتاتوری شاه بود، فعالیت می‌کردند. بعضی از آنها، اعضای گروه‌های سیاسی کوچک تر چپ بودند که گرایش چپ نداشتند (مثل "جناح چپ"). اینها البته اقلیت ناچیزی بودند. اکثریت با کسانی بود که بحث‌شان این بود که فدائی نباید این موقعیت را از کف بدهد و بگذارد که مائوئیست‌ها، سلطنت‌طلبان و یا اسلامی‌ها به بسیج زنان [معترض] بپردازند. آنها طرفدار پایه‌گذاری جنبش فمینیستی-سوسیالیستی بودند که در عین حفاظت از دستاوردهای مبارزات ضدامپریالیستی، درخواست‌های توده‌ی گسترده‌ی زنان را نیز به صراحت مطرح کند. این زنان به ضرورت مبارزه‌ی

زنان در جنبشی که ساختارش دموکراتیک باشد باور داشتند؛ اما بر این عقیده بودند که تنها زنان سوسیالیستی که از فدائیان رهنمود می‌گیرند می‌بایست این جنبش را رهبری کنند. این نکته را از زبان زهره می‌شنویم:

برداشت من این بود که ما باید یک شکل "دموکراتیک" زنان تشکیل بدهیم. در عین حال معتقد بودم که هسته‌ی مرکزی چنین سازمانی باید از زنان مارکسیست درست شود. پس، از هر وسیله‌ای برای تماس با فدائیان استفاده کردم. به ویژه از طریق زنان شناخته شده‌ی فدائی مثل رقیه دانشگری و میهن جزئی. که فدائیان را به ضرورت وجود سازمان زنانی که رهبری‌اش دست آنها باشد متقاعد کنم (۲۲).

از نقطه نظر زنان مارکسیستی که در گروه‌های دیگر مارکسیستی فعال بودند و تجزیه و تحلیل فدائیان را درباره‌ی ماهیت انقلابی رژیم جدید قبول نداشتند، "اتحاد ملی زنان" به مثابه‌ی ائتلافی از نیروهای مختلف مارکسیست-فمینیستی بود که می‌خواستند پیکار متحدی را برای دفاع از حقوق زنان به پیش ببرند. خود این گروه‌ها، با شرکت در جلسه‌ی بحث آزاد در "مدرسه‌ی عالی شمیران"، که تقریباً یک هفته پیش از رویداد هشتم مارس برگزار شده بود، اولین قدم‌ها را برای تأسیس یک سازمان زنان ضدامپریالیست برداشته بودند. آنها در آنجا به دیدار زنانی نایل آمده بودند که برخی شان به دیگر گروه‌های چپ تعلق داشتند و برخی شان از هویت مستقل فمینیستی برخوردار بودند. بسیاری از همین زنان بودند که بعداً در سوق دادن "اتحاد ملی زنان" به سمت مواضع مستقل و ستیزه‌جویانه‌ی فمینیستی در قبال حاکمیت، نقش مؤثری ایفا کردند. اما اینها هم در طول حیات "اتحاد ملی زنان"، به صورت اقلیت کوچکی باقی ماندند که دایره‌ی تأثیرگذاری‌اش بسیار محدود بود. در هر صورت، همه‌ی این زنان، مستقل از وابستگی‌های حزبی شان، بر ضرورت گفتگو درباره‌ی مسائل زنان توافق کردند و به این منظور، به برنامه‌ریزی برای میتینگی در روز ۱۲ مارس ۱۹۷۹ همت گماشتند. بدین ترتیب، مبارزات اعتراضی ضدحجاب، زنان هوادار سازمان فدائی را بر آن داشت که "سازمان" شان را زیر فشار بگذارند که تأسیس یک سازمان زنان را مورد تأیید قرار دهد. در این زمینه موفق هم شدند.

در میان هیئت مؤسس "اتحاد ملی زنان"، زنانی هم بودند که فکر می‌کردند مقاومت در برابر تهاجم بنیادگرایان به آزادی‌های فردی، حائز اهمیت است. اما فکر نمی‌کردند که برای انجام این کار لزوماً باید دست به ایجاد سازمان مستقل زنان زد و می‌گفتند که اگر انقلاب به اهداف خود دست یابد، زنان هم خود به خود به رهائی می‌رسند. هما فاطمی، یکی از تاریخ‌دانان برجسته و فعالان سیاسی، از این زمره بود. زنان بنیادگرائی که کورکورانه و بی‌قید و شرط از خمینی حمایت می‌کردند، شاهد مدعای او بودند که: بسیج زنان تقریباً همیشه کار ساده‌ای

است؛ به این دلیل ساده که بی تجربه اند و حتا منافع خودشان را هم نمی‌شناسند و از هرگونه آگاهی سیاسی-اجتماعی بی بهره‌اند.

نقش زنان در این انقلاب، همچون همه‌ی انقلاب‌های دموکراتیک این قرن، بی‌نهایت ارتجاعی بوده است. رک بگوئیم؛ اولین راه‌پیمایی‌ها در مراحل اول انقلاب، موجب دهشت من شد. همه‌ی زنها در چادر سیاه. وقتی شعارهایشان را شنیدم، مو بر تنم راست شد: خمینی عزیزم، بگو تا خون بریزم (۲۳).

آخرین گروه بندی در میان اعضای مؤسس "اتحاد ملی زنان"، گروه زنانی بودند که از سوی سازمان فدائی به این سازمان فرستاده شده بودند و به مثابه‌ی رابط میان دو سازمان عمل می‌کردند. به سختی می‌شود تصور کرد که چه چیزی آنها را واجد شرایط چنین مسئولیتی می‌ساخته؛ جز این که هر یک چند سالی را در زندان‌های شاه گذرانده بودند و وفاداری خودشان را به سازمان [فدائی] ثابت کرده بودند. اینها، از همان آغاز کار "اتحاد"، خیلی آهسته می‌رفتند و می‌آمدند و تقریباً در هیچیک از جلسات صحبتی نمی‌کردند؛ اما تصمیم گیرندگان واقعی بودند. نه معلومات ویژه‌ای در مورد فمینیسم داشتند و نه علاقه و اعتقادی به مبارزه‌ی زنان. انتصابشان در "اتحاد" تنها به یک علت بود: سرسپردگی شان به آرمان فدائی. در نتیجه فاقد تعهد، صلاحیت روشنفکری و کارآموزیدگی تشکیلاتی لازم برای هدایت یک سازمان فمینیست سوسیالیستی بودند. آنها حتا قادر نبودند منافعی را که قرار بود نمایندگی کنند به وضوح بیان نمایند. اینها خط و مشی نظری و عملی را که کمیته‌ی مرکزی فدائیان تعیین کرده بود، بی‌چون و چرا دنبال می‌کردند و با وسواس عجیبی می‌کوشیدند که کار تنها در همین چهارچوب انجام گیرد. این "تشکیلات چی"های فدائی مراقب بودند که اعضای غیرفدائی "اتحاد" به موضع‌گیری‌هایی ضد فدائی دست نزنند، که مبادا "اتحاد" از خط "مستقیم" فدائی منحرف شود. اینها در دامن زدن به سیاست‌های پوپولیستی "اتحاد" تعیین کننده بودند.

در احزاب سوسیالیستی و کمونیستی که مکان هدایت شان در دست مردان است، انتصاب در کمیته‌ی زنان از اعتبار و احترام چندانی برخوردار نیست. زنانی که به عضویت در "اتحاد" منتصب شده بودند، این را نیک می‌دانستند. به همین خاطر هم تمایل چندانی نداشتند که به این جریان نسبت داده شوند؛ مگر به عنوان مأمور رابط سازمان فدائی. ایده‌ی سازمان زنان تنها تا آنجا برایشان جذابیت داشت که می‌توانست در خدمت منافع حزبی سازمان فدائی قرار گیرد. وظیفه‌ی آنها این بود که بکوشند تا "اتحاد" خصلت فدائی خود را حفظ کند و نقش اول خود را به عنوان جبهه‌ی "دموکراتیک" فدائیان خوب ایفا نماید. با همین نگرش بود که تعداد زیادی از زنان، بعدها به "اتحاد" پیوستند. آنها به "اتحاد" همچون دنباله‌ی فدائیان می‌نگریستند.

برای آنها "اتحاد" راه میان‌بری بود برای همکاری با فدائیان که بیشتر به لحاظ احساسات سیاسی جذبش شده بودند تا ایده‌های سیاسی.

رهبری فدائی با فرستادن زنان فدائی به "اتحاد" و گماردن آنها در مقامات رهبری کننده‌ی این جریان، توانائی اعضای مؤسس "اتحاد" را در تعیین مسائل، اهداف و روش‌های کار، آشکارا مورد سؤال قرار داد. چرا زنانی که از خودآگاهی بیشتری نسبت به مسئله‌ی جنسیت برخوردار بودند و به گرایش پوپولیستی فدائی انتقاد داشتند به چنین تعدی‌ی تن می‌دادند؟ دلیلش همان چیزی است که "شیلاروبوتام" تشخیص داده و در سال‌های نخستین جنبش آزادی‌بخش زنان معاصر به چشم آمده است:

زنان از طریق ایده‌ها، عملیات و تشکلهائی به آگاهی سیاسی دست یافته‌اند که عمدتاً توسط مردان به وجود آمده. ما خود را تنها در جوامعی بازمی‌شناسیم که قدرت مذکر و فرهنگ مذکر بر آن چیره است و تنها در جنبش‌های انقلابی‌ی به دنبال آلترناتیو می‌گردیم که معرفش مردان هستند. برادرخواندگی و آزادی‌مرد-محور، ما را در سایه قرار داده‌اند (۲۴).

به همین دلیل حتا زنانی که از آگاهی بیشتری نسبت به مسئله‌ی جنسیت برخوردار بودند، تحت تأثیر یک فرهنگ مرد-مدار که آرزوها و آمال زنان را ثانوی می‌دانست، به ایستادگی در برابر تصمیم غیردموکراتیک فدائیان برنیامدند. و این شاخص آغاز دخالت‌های قیم‌مآبانه‌ی سازمان فدائی در فعالیت‌های روزانه‌ی "اتحاد" بود. از برخی جهات هم، خودزنان به قابلیت‌های فکری و فردی خود باور نداشته و رهبری مردانه را -هرچند از طریق جبهه‌ی زنانه‌ی فدائی- پذیرفته بودند.

بسیاری از زنان فمینیست هوادار فدائیان دچار یک تضاد ایدئولوژیک و عاطفی بودند. از سویی، خصلت ارتجاعی و انحصارطلبانه‌ی انقلاب اسلامی و نقش زنان بنیادگرا در آن انقلاب، به آنها ثابت کرده بود که باید در میان زنان جامعه به فعالیت پرداخت و به ارتقاء سطح آگاهی آنها همت گماشت و آلترناتیو دیگری به آنها ارائه داد. از سوی دیگر، خود آنها میان ایده‌های فمینیستی، واقعیت تجربه‌ی روزانه در کوچه و خیابان و ایدئولوژی سوسیالیستی/پوپولیستی سازمان فدائی - که رهبری‌اش را پذیرفته بودند - دچار چندپارگی شده بودند. غالباً در جلسات خصوصی، درباره‌ی سیاست‌های دیکته شده از طرف سازمان مادر، با تشکیلات چپی‌های فدائی سرشاخ می‌شدند. اما معمولاً مخالفت‌شان با این جمله فرونشانده می‌شد: نظر رفقاً همین است که گفتیم. برخی از مارکسیست-فمینیست‌ها با قدرت و قاطعیت بیشتری در برابر این سیاست‌ها ایستادگی می‌کردند. با این حال، بیشترشان بر این عقیده بودند که مشکل "اتحاد" بیش از آن

که در ویژگی فدائی‌اش نهفته باشد، در برخورد غیرفمینیستی یا ضدفمینیستی‌اش نهفته است؛ و امیدوار بودند که از طریق بحث آزاد و تشویق مارکیست‌فمینیست‌های غیرفدائی در پیوستن به "اتحاد"، آن برخورد را تغییر دهند.

در هر حال، به رغم گروه‌بندی‌های ناهمگون، منشور "اتحاد" بر اساس رهنمودهای فدائیان تدوین شد. در این منشور اعلام شده بود که اساسی‌ترین هدف "اتحاد" مبارزه ضدامپریالیستی است.

اگر برابری به کردار است و نه به گفتار، زنان ما در طی سال‌های اختناق در زندان‌ها، زیر شکنجه، در برابر جوخه‌ی اعدام و در میدان شهادت، این برابری را اثبات کرده‌اند و نشان دادند در استقامت جسم و روح از مبارزان مرد کم ندارند؛ نشان دادند جامعه به دو بخش زن و مرد تقسیم نشده، بلکه از دو بخش استعمارکننده و استعمارشونده تشکیل یافته و در نتیجه رهائی زنان در گرو رهایی ملت، برانداختن استعمار و ریشه کردن استعمار است. از همین رو، با اینکه زنان ما طی قرون متوالی همواره از ستم دوگانه (هم به عنوان زن و هم به عنوان فرد) رنج برده‌اند، در روزهای انقلاب خواست‌های خود را جدا از خواست‌های همگان ندانسته‌اند و آزادی خود را در گرو آزادی همه‌ی طبقات زحمتکش نهادند (۲۵).

شش اصلی که خط مشی ایدئولوژیک و عملی "اتحاد" بر آن مبتنی بود، عبارت است از:

۱- در رابطه با نیروهای سیاسی، با قاطعیت اعلام می‌داریم با هیچیک از احزاب و گروه‌های وابسته به چین و شوروی و سایر کشورها همکاری نمی‌کنیم.

۲- در رابطه با جمعیت‌های زنان، با هیچیک از گروه‌ها و سازمان‌هایی که موضع سیاسی خود را به صراحت اعلام نداشته‌اند و یا با سازمان‌هایی که زنان را در مقابل نیروهای مبارز قرار می‌دهند و یا با گروه‌های ارتجاعی که در مواقع حساس زنان را در جهت مسائل انحرافی و فرعی بسیج می‌کنند، همگام نخواهیم بود.

۳- در رابطه با نیروهای دموکراتیک، آمادگی خود را برای همکاری با همه‌ی افراد و گروه‌های ملی و مستقل، صرف نظر از اعتقادات ایدئولوژیکی و دینی (اقلیت‌های مذهبی مترقی و مبارز) اعلام می‌داریم.

۴- در رابطه با دولت منتخب مردم، آمادگی خود را برای مشارکت در کلیه‌ی شئون اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جهت سازندگی جامعه‌ی ایران و مبارزه با نهادهای نظام سابق اعلام می‌داریم و خواهان سهم شدن در تدوین کلیه‌ی قوانین مملکتی، خاصه مقررات مربوط به خانواده و کار هستیم.

۵- در رابطه با حرکت‌های ملی، ما مبارزه با امپریالیسم را از اساسی‌ترین هدف‌های خود می‌دانیم، زیرا جامعه‌ی سرمایه‌داری و سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم است که زنان زحمتکش را استثمار می‌کند، نابرابری حقوق زن و مرد را سبب می‌گردد و از زنان موجودات تجملی و مصرف‌کنندگان کالاهای تجملی می‌سازد.

۶- در رابطه با مردم، ما رهائی خود را جدا از رهائی طبقات زحمتکش نمی‌دانیم. از این رو برقراری ارتباط مستقیم با طبقات محروم، رسیدگی به شرایط کار، وضع رفاهی و بهداشتی زنان زحمتکش را جزو وظایف و مسئولیت‌های عمده‌ی خود می‌دانیم... ما از کلیه‌ی زنان آزاداندیش و آزادیخواه می‌خواهیم که با ما در راه سازندگی ایرانی آزاد و دموکراتیک همگام شوند (۲۶).

اما در واقعیت امر، حتا فرآیند نگارش منشور، ناقض ارزش‌های دموکراتیکی بود که "اتحاد" از آن دم می‌زد. همانطور که زهره به درستی می‌گوید:

خود این منشور نخستین خلف وعده‌ی ما به زنان بود. ما ادعا می‌کردیم که در حال درست کردن یک سازمان دموکراتیک هستیم؛ و این که "اتحاد" محصول بحث آزاد میان زنان است. اما خود منشور چنین محصولی نبود. این منشور عجولانه سرهم‌بندی شده و توسط فدائیان به "اتحاد" تحمیل شده بود؛ چرا که آنها می‌خواستند که ما به عنوان یک سازمان، رفتارندم قریب الوقوع را محکوم کنیم.

رهبری سازمان فدائیان در پی آن بود که از انحراف جنبش زنان نسبت به اهداف انقلاب پیشگیری کند. علی‌کشتگر که آن وقت عضو کمیته‌ی مرکزی و دفتر سیاسی فدائیان بود، خط مشی سازمان فدائی را در رابطه‌اش با "اتحاد" چنین خلاصه می‌کند:

سیاست فدائیان نسبت به "اتحاد ملی زنان" بر سه ملاحظه استوار بود: اول، از نقطه نظر سازمان فدائی سازمان‌های دموکراتیک چیزی جز ابزار پیشبرد اهداف سیاسی‌اش نبودند. این سیاست کلی ما و همچنین سیاست ما نسبت به "اتحاد ملی زنان" بود. دوم این که در مورد مسئله‌ی زن، ما بر این اعتقاد بودیم که رهائی زن ممکن نیست مگر از طریق حل همه‌ی تضادهای طبقاتی و تحقق عدالت عمومی. سوم این که مسئله‌ی زن شامل زنان زحمتکش و زنان طبقه‌ی کارگر است. هدف ما این بود که با یک مشت زن مارکسیست-لنینیست که خط مارکسیست-لنینیستی را تقویت می‌کنند، به درون "اتحاد ملی زنان" نفوذ کنیم؛ ارگان‌های رهبری‌کننده‌ی آن را در خدمت منافع توده‌های محروم قبضه‌نمائیم؛ و زنان روشنفکری را که گمان برده می‌شد مشکوک، خرده‌بورژوا و ضدانقلابی هستند، بیرون بریزیم (۲۷).

درباره‌ی نحوه‌ی نگریستن رهبران فدائی به مسائل ویژه‌ی زنان در دوره‌ی پس از انقلاب، کشتگر مثال می‌آورد:

درباره‌ی مسائل روز، مثل مسئله‌ی جلوگیری از شرکت زنان در حرفه‌ی قضاوت، در کمیته‌ی مرکزی بحث داشتیم. دو نظر متفاوت وجود داشت. یک نظر بر آن بود که باید از حقوق زنان در همه‌ی مشاغل اجتماعی بدون قید و شرط دفاع کرد. نظر دیگر از سوی کسانی مطرح می‌شد که سرانجام به سمت پیوستن به حزب توده حرکت کردند. اینها عقیده داشتند که این نکات انحرافی است و مبارزات ما را به کجراه می‌کشاند و به سمت خواسته‌های روشنفکران و زنان بی‌درد می‌برد. مثلاً می‌گفتند "مگر چند تا زن قاضی هستند؟ ۲۰، ۳۰ تا. هیچ اتفاقی نمی‌افتد اگر این چند نفر از کانون و کلا کنار گذاشته شوند". بنابراین مسئله هرگز به صورت حق غیرقابل انکار زنان مورد بحث قرار نمی‌گرفت و آنچه مطرح می‌شد حقوق دموکراتیک و آزادی‌های فردی‌ی نبود که توسط حکومت جدید مورد حمله قرار گرفته بود و... (۲۸)

کشتگر به خاطر می‌آورد که برخی از زنان عضو "اتحاد" از کمیته‌ی مرکزی فدائیان درخواست کردند که ارگان مرکزی سازمان فدائی، "کار"، مواضع رادیکال‌تری نسبت به حقوق و آزادی‌های زنان اتخاذ کند:

اکثریت اعضای کمیته‌ی مرکزی اعتقاد داشتند که ارگان مرکزی سازمان فدائی محل برخورد با چنین موضوعات تفرقه‌اندازی نیست که موجب سرد شدن رابطه‌مان با نیروهای ضدامپریالیست و دولت می‌شود. آنها بر این نظر بودند که این مسائل فعلاً از اهمیت چندانی برخوردار نیستند و اگر از آنها می‌پرسیدی پس چرا سازمان ما در "اتحاد ملی زنان" فعال است، رک و پوست کنده می‌گفتند: برای این که می‌خواهیم خط مشی درست فدائی را در آن جا بیندازیم. من به خاطر دوستانی که در "اتحاد ملی زنان" داشتم، این سؤال‌ها را طرح می‌کردم. آنها نگرانی‌هایشان نسبت به سیاست‌های قیم‌مآبانه و غالباً بی‌خردانه‌ی سازمان در برابر "اتحاد" و به طور کلی جنبش زنان را با من در میان می‌گذاشتند. واکنشی که اغلب اوقات نسبت به این نگرانی‌ها ابراز می‌شد، این بود: اینها نگرانی‌های زنان خرده‌بورژواست و نه زنان زحمتکش. برای تحکیم این مواضع هم به رفتار بورژوامآبانه و حتا طرز لباس پوشیدن زنان مورد نظر، استناد می‌کردند (۲۹).

همانطور که کشتگر اشاره می‌کند، امریدک کشیدن "اتحاد" در خط فدائی، نه به سادگی و سهولت پیش می‌رفت و نه تصمیم‌هایی که در سلول‌های حزبی گرفته می‌شد، به راحتی مورد

توافق سایر زنان قرار می‌گرفت. "اتحاد" با این که مهارش تا روز آخر در دست تشکیلات چپ‌های فدائی بود، اما از آغاز تا پایان کار، هیچ‌یک از اقداماتش بدون بحث‌های مستمر، مناقشه، مناظره، دسیسه و ضددسیسه صورت نگرفت. به قول هاله:

مناقشه عمدتاً بر سر تئوری و عمل بود. اما ده‌ها مسئله‌ی دیگر هم ما را از هم جدا می‌کرد و بر کار هماهنگ و صمیمی‌ی که می‌بایست در زمینه‌ی مسائل مربوط به حقوق زنان - که ظاهراً به خاطر آن مسائل گرد هم آمده بودیم - صورت گیرد، تأثیر می‌گذاشت. برخوردهای شخصی، چشم و هم‌چشمی و اختلاف نظر درباره‌ی اینکه راه انقلابی زندگی و رفتار شخصی چیست نیز ما را از هم جدا می‌ساخت.

البته این مشکلات مختص فدائیان و یا چپ متشکل نبود. سارا ایوانس Sara Evans در شرحی که بر سیاست‌های چپ نو و جنبش‌های حقوق شهروندی و آزادپیشخس زنان در ایالات متحده نوشته، از وضعیت مشابهی سخن می‌گوید.

... مسائل استراتژیک، به موارد اولیه‌ی اصول اخلاقی تنزل می‌یابند؛ مواضع، به صورت مضامین مطلق غیرقابل بحث مطرح می‌شوند؛ نزاع‌های شخصی، تعارض ایدئولوژیک می‌گردد و یا برعکس، تعارض ایدئولوژیک به نزاع شخصی تبدیل می‌شود، برجسب‌های نسبتاً خصمانه و کلیشه‌ای جایگزین برخوردهای صادقانه با نقطه نظرات مخالف می‌گردد (۳۰).

بسیاری از زنان، بعدها - و با تأسف زیاد - تصدیق می‌کردند که بیشتر مواضع سیاسی شان در دروه‌ی همکاری با "اتحاد"، با احساسات حقیقی شان درباره‌ی وضعیت سیاسی ایران خوانائی نداشت. در حقیقت، به نظر می‌رسد که کورکورانه به دنبال فدائیان افتاده و به فشارهای سیاسی‌ی تمکین کرده بودند که آنها را به سوی تغییر مواضع سیاسی اولیه شان می‌کشاند. آنها در برابر دولت لیبرال بازرگان، از "روحانیت رادیکال" حمایت کردند، گرچه منافع مربوط به جنسیت شان عکس این را ایجاب می‌کرد؛ چرا که دولت لیبرال بازرگان، هم نسبت به راه‌ها و دیدگاه‌های دنیوی از زندگی به مراتب شکیباتر بود و هم آماده‌تر برای پذیرفتن انطباق اجتناب‌ناپذیر نهادها و رهنمودهای مذهبی با ضروریات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران. در حال و هوای مسلط آن دوران اما عقل سلیم راه به جایی نمی‌برد. فضائی هم برای تأمل در تجربه‌های تاریخی وجود نداشت. برای بسیاری از این زنان، مبانی نظری‌ی که از سوی فدائیان دیکته می‌شد، جایگزین اصول سیاسی و اخلاقی‌ی شده بود که همواره به آن معتقد بودند. مینو به تلخی به یاد می‌آورد:

من در تمام طول زندگی‌ام زنی مستقل بودم. تا جایی که شیوه‌ی زندگی‌ام حتا برای بعضی از دوستانم حیرت‌انگیز بود. در خانواده، در محل کار و در هر عرصه‌ی زندگی،

حرف‌های خودم را داشتم و از گفتن‌شان پروا نمی‌داشتم. هیچکس و هیچ چیز نمی‌توانست مرا مرعوب کند. حتا از آزادی جنسی برخوردار بودم که در ایران سال‌های ۶۰ به ندرت به چشم می‌خورد. من پیش از آنکه با نظریه‌ی فمینیستی آشنا شوم، عملاً فمینیست بودم. ارزش‌هایی چون حق تعیین سرنوشت، خودمختاری، حق انتخاب، چنان بر زندگی‌ام چیره بودند که حتی نمی‌توانستم در مورد شکل دیگری از زندگی بیندیشم. علیرغم همه‌ی اینها، ایدئولوژی سیاسی‌ام مرا به یک پویولیست بی فکر تبدیل کرد. چادر سیاه به سر می‌انداختم؛ در راه پیمائی‌هایی شرکت می‌کردم که عمدتاً مذهبی بودند و از رژیم‌های حمایت می‌نمودم که هدف انقلابی عاجلش، تحدید آزادی‌های فکری و فردی بود و محدود کردن حقوق و اختیارات [آدمیان]. دیگر درباره‌ی تصمیم‌گیری‌های فردی و سیاسی‌ام، فکر نمی‌کردم. ایدئولوژی‌ام جانشین فکر کردن و عقل سلیم شده بود.

هاله هم از احساس مشابهی حرف می‌زند:

وفاداری حزبی، اصل تشکیلاتی پیروی از تصمیم‌های رهبری و در عین حال روابط عاطفی نیرومندان با فدائیان، مانع از آن می‌شد که بر عقاید خودمان استوار بمانیم. بنابراین هر وسیله‌ای را برای رسیدن به اهداف عمومی مبارزه ضدامپریالیستی، توجیه می‌کردیم. در نشست‌های همگانی، با بی‌شرمی و تند و تیزی تمام، از سیاست‌هایی پشتیبانی می‌کردیم که در هسته‌های کوچک حزبی علیه‌اش مبارزه کرده بودیم و شکست خورده بودیم. این اصل را "سانترالیسم دموکراتیک" می‌خواندیم. از نظر من این حرکات چیزی جز بی‌عقلی و قربانی کردن اصول اخلاقی و فکری نبود.

عدم ایستادگی زنان "اتحاد" در برابر خط سازمان فدائی را میهن‌جزنی این‌گونه تعریف می‌کند:

من با این استدلال موافق هستم که ما به عنوان "زنان آگاه"، واقعاً نسبت به حقوق‌مان بسیار "ناآگاه" بودیم. من تصدیق می‌کنم که مشکل ما همین بود. با این همه، اسم فدائیان اعتبار و باری داشت و ما می‌ترسیدیم که اگر در برابر تصمیماتشان مقاومت کنیم، آنها هم "اتحاد" را تحریم کنند. ما داریم از دوران پیش از انشعابات فدائیان حرف می‌زنیم؛ زمانی که اسم فدائی احترام زیادی برمی‌انگیخت. "اتحاد" می‌ترسید که از حمایت فدائیان بی‌بهره بماند.

این یادآوری‌ها، نمونه‌های بی‌نظیریست از اینکه چگونه وابستگی به یک حزب و یا سازمان سیاسی، هدف را در سایه قرار می‌دهد و تمهد به یک سازمان و یا حزب، خود به هدف تبدیل

می‌شود. احترام به اسم فدائی و تعلق خاطر برخی از اعضای "اتحاد" به این سازمان، گاه ابعاد حیرت‌انگیزی می‌یابد. به عنوان مثال یکی از اعضای هیئت تحریریه‌ی "برابری"، ارگان "اتحاد"، دو مجموعه از کارهای کلارا زتکین و الکساندرا کولنتای را جمع‌آوری و به فارسی ترجمه می‌کند. او به جای آنکه آنها را برای انتشار به "اتحاد" بدهد، به فدائیان ارائه می‌دهد که بی‌درنگ آنها را به دست چاپ می‌سپارند. به فکر این زن نرسیده بود که کارش را به "اتحاد" بدهد و بیش از همه به این جریان وفادار بماند. مسئله‌ی اصلیش این بود که با افزودن یکی دو قلم دیگر به فهرست انتشارات فدائیان، به آنها نفع برساند. پُر واضح است که فدائیان هم فکر نمی‌کردند که شایسته‌ترین جریان برای بهره‌مند شدن از این جزوات، "اتحاد" باشد. آنها اصلاً حوصله‌ی سر و کله زدن با این موضوعات جزئی را نداشتند.

در یک بازاندیشی کلی می‌توان گفت که حتا مارکیست‌فمینیست‌های متشکل در "اتحاد" هم که به مسئله‌ی زن از زاویه‌ی زنان می‌نگریستند و از تجربه‌های متنوعی در مبارزه علیه نابرابری جنسی و معیارهای پدرسالارانه برخوردار بودند، نمی‌توانستند به تمامی در برابر سیاست‌های قیم‌مآبانه و تفرقه‌افکنانه‌ای که بر جریانشان تحمیل شده بود، ایستادگی کنند. زنانی که "اتحاد" را به وجود آورده بودند، اجازه دادند که تحلیل مرد-مدارانه‌ی رویدادهای سیاسی، بر قضاوت و تعهدشان نسبت به آرمان زن سایه اندازد. آنها اجازه دادند که توافق اولیه‌شان درباره‌ی همکاری بر سر وجوه مختلف حقوق زن، توسط ایده‌آل‌ها و اهداف مرد-محور جنبش انقلابی مورد تخطی و تجاوز قرار گیرد. مسئولیت اصلی این ناکامی، متوجه زنانی است که از خط فدائی حمایت می‌کردند. انعطاف‌ناپذیری آنها در زمینه‌ی مسائل نظری و دنباله‌روی‌شان از خط سازمانی، از دلسوزی نسبت به مسائل جنبش زنان قوی‌تر بود. اهمیتی نداشت که این خط در برابر رژیم اسلامی و سیاست‌های زیان‌بارش نسبت به حقوق زن، چندان انتقادآمیز نبود. چه، همین انعطاف‌ناپذیری سیاسی، موجب دو دستگی در سازمان فدائی شده بود و نیز اختلافات بر سر استراتژی و تاکتیک درست "اتحاد" در قبال حکومت اسلامی و مناسبات آن با دیگر احزاب اویوزیون، منازعه‌ای که در هسته‌ی فدائی "اتحاد" در گرفت، بازتاب اختلاف عقیده‌ی مشابهی در میان خود فدائیان بود؛ اختلاف عقیده‌ای که سرآخر، در سال ۱۹۸۰ به اولین انشعاب مهم در سازمان منجر شد.

فصل هشتم: یک تجربه‌ی سوسیال فمینیستی ناکام

خط و مشی "اتحاد ملی زنان" - و همچنین سایر سازمان‌های جنبش زنان که پس از انقلاب به وجود آمدند - رابطه‌ی تنگاتنگی با مواضع ایدئولوژیک و عملکرد انقلابی سازمان مادر داشت.

کشمکش در مورد استراتژی و تاکتیک "صحیح"، تعیین کننده‌ی تئوری و پراتیک "اتحاد" نیز بود. این مسئله برای کل جنبش زنان تبعاتی داشت؛ چون که دیگر نه ایدئولوژی فمینیستی، بلکه ایدئولوژی پوپولیستی بود که اهداف، شرایط و اسلوب مبارزه را تعریف می کرد. ایدئولوژی پوپولیستی که به درون "اتحاد" نفوذ پیدا کرده بود و حاملین آن زنانی بودند که به مقام‌های رهبری منتخب شده بودند، مانع رشد آگاهی زنانه و مبارزه برای احقاق حقوق زنان در دوران پس از انقلاب شد. چنین مبارزه‌ای می توانست مسئله‌ی ستم کشی زن را از طریق افشاء خصالت محافظه کارانه و پدرسالارانه‌ی انقلاب و تحولات بعد از انقلاب، به جلو سوق دهد.

"اتحاد ملی زنان" برای تحلیل ستم کشیدگی زن در ایران، تئوری و چهارچوب نظری مارکسیست-لنینیستی را به کار می بست. برای آموزش سیاسی اعضاء و پی ریزی شالوده‌ی تئوریک و تحلیلی اش، به استثنای ترجمه‌ی یکی از آثار معاصر سوسیالیست-فمینیستی غربی (۱)، به متون کلاسیک مارکسیستی-لنینیستی تکیه داشت. نشریات و بیانیه‌های "اتحاد" هم، به رغم استناداتی به "زنان زحمتکش"، آشکارا فاقد برخوردی فمینیستی به خواسته‌های زنان طبقات دیگر بود. اکثریت عظیم رهبران "اتحاد" فاقد هرگونه دانشی نسبت به اندیشه و عمل فمینیستی و یا جنبش زنان غرب و یا هر جای دیگر بودند. در بهترین حالت، برداشتی کلی و کلیشه‌ای از فمینیسم و جنبش فمینیستی داشتند. در این رابطه، مصاحبه‌ی دو تن از اعضای مؤسس "اتحاد" با مجله‌ی "فردوسی" که چند هفته پس از ایجاد این سازمان منتشر شد، بسیار روشنگر است. آنها اعلام کردند که هدف اصلی "اتحاد ملی زنان" درگیر کردن هرچه فعال تر زنان در انقلاب است و ارتقاء آگاهی شان نسبت به استعمار طبقاتی.

هدف اصلی ما این است که زمینه‌ی فعالیت همگانی زنان ایران را به منظور افزایش سطح آگاهی شان فراهم سازیم؛ هدف ما به دست آوردن حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنان و مشارکت دادن شان در مبارزات نیروها و عناصر مترقی علیه سلطه و نفوذ امپریالیسم است برای سهم شدن در ساختمان ایرانی مستقل و آزاد و عاری از همه‌ی اشکال سلطه و استعمار. (۲)

رهبران "اتحاد ملی زنان" اظهار داشتند که فعالیت‌های سازمانی شان "زنان زحمتکش" را مورد نظر دارد. هدف شان این بود که آنها را در زمینه‌ی مسائل سیاسی و اجتماعی آموزش دهند و به همین منظور در محلات جنوب شهر تهران کلاس‌های سوادآموزی برپا داشتند. در این مصاحبه، آنها مراقب بودند که تصویری به وجود نیاورند که گویا فمینیست هستند. وقتی از ایشان سؤال شد که درباره‌ی امکان همکاری با سازمان‌های فمینیستی بین‌المللی چگونه می اندیشند، گفتند:

بسیاری از سازمان‌های زنان در غرب، مردها را دشمن می‌پندارند و نه [وضعیت] و خامت‌آمیز حقوق زن را. این سازمان‌ها که فمینیست خوانده می‌شوند، مسائل را به عنوان مسائل تاریخی، فرهنگی و طبقاتی تحلیل نمی‌کنند. آنها می‌خواهند حق همه‌ی کارهائی را داشته باشند که مردها در جامعه می‌کنند؛ بدون اینکه درست و نادرست بودن این کارها را مورد سؤال قرار دهند. ما مردها را دشمن نمی‌دانیم. این وضعیت اجتماعی موجود است که زنان را تحت ستم قرار داده است. تنها با سازمان‌هائی که این خط فکری را دارند امکان همکاری وجود دارد (۳).

آشکار است که این کلی‌گوئی سرسری، مبین برخوردی خصمانه با فمینیسم غربی است. در واقع، "اتحاد" در تمام طول زندگیش نکوشید که در برنامه‌ی "آموزش سیاسی" اش، اعضاء و رهبرانش را با تحلیل‌ها، مفاهیم و اهداف فمینیستی آشنا کند؛ یا حتا با تاریخ جنبش زنان در ایران. در واقعیت، جز یک مقاله در نشریه‌ی سازمان - "زنان در مبارزه" - تاریخچه‌ی مبارزات زنان پیشگام حقوق زن در ایران، یا به رسمیت شناخته نمی‌شد و یا خیلی کم به رسمیت شناخته می‌شد. کوششی هم برای ارزیابی مجدد و یا فراگیری از تجربه‌های تشکیلاتی و ایدئولوژیک نسل‌های سابق فعالین به عمل نمی‌آمد. انگار که "اتحاد ملی زنان" و کل جنبش زنان ایران در خلاء و بی‌هیچ پیشینه‌ی قابل استفاده‌ای ره می‌سپرد.

استدلال من این است که یکی از دلایل این امر، به عدم آگاهی زنانه [gender consciousness] مربوط می‌شود و نیز این واقعیت که زنان تازه به جنبش پیوسته، تفسیرهای مردانه از تاریخ و تعریف‌های مردم‌محورانه از سیاست و فعالیت سیاسی را پذیرفته و آن را ملکه‌ی ذهن خود کرده بودند. این گرایش در میان زنان جوان‌تری که تازه به فعالیت سیاسی رو آورده بودند، بیشتر به چشم می‌خورد. این واقعیت ما را به یاد تحلیل "سارا اوانز" (Sara Evans) از آگاهی فمینیستی در میان چپ قدیم یا قدیمی‌های ایالات متحده می‌اندازد و فقدان این آگاهی در میان نسل نوحاسته‌ی فعالین زن در آن کشور. او می‌نویسد که "مسئله‌ی زن" جایگاه والائی در ادبیات مارکسیستی دارد. چپ قدیم، حداقل در حرف، باید از مبارزه علیه برتری جوئی مردانه دم می‌زد. گرچه "چپ نو" درگیر عصبان فرهنگی بود و از گشایش فکری می‌گفت و رو راستی و آزادی جنسی، اما در واقعیت، بسی بیشتر از چپ قدیم، تجسم مرده‌ریگ راز و رمز زنانه بود. اوانز توضیح می‌دهد که "وبرانگری دوران مک کارتی" تاریخ گذشته را زدوده بود و در نتیجه "شورشگران جدید در واقع در خلاء به ساختن جنبش خود پرداختند" (۴).

جالب است که میهن‌جزنی هم با آن معلومات وسیع و دست‌اولش درباره‌ی سازمان فدائی،

همین تمایز را میان نسل قدیم و جدید فدائیان ایران می‌بیند. او ملاحظه کرده که اعضای جدید فدائیان نسبت به مسائل زنان آگاهی اندکی داشتند، در حالیکه قدیمی‌ترهائی مثل خودش که از تجربه‌ی شرکت در سازمان جوانان و زنان حزب توده برخوردار بوده‌اند، نسبت به موضوع متم کشیدگی زن حساسیت بیشتری داشتند. او خاطر نشان می‌کند که چگونه فدائیان او را از "اتحاد ملی زنان" عزل کردند و به کار دیگری منصوب داشتند؛ به دلیل اعتقادش به سازمان‌های مستقل زنان.

رهبری که در آغاز کار به ما گفته بود برنامه‌ای برای سازمان زنان ندارد و ما خودمان باید ابتکار عمل بسیج زنان را به دست بگیریم، به سرعت تغییر خط داد و خواست همه چیز را به ما دیکته کند. آنها نمی‌خواستند که ما به هیچ موضوعی جز مبارزه‌ی طبقاتی و زنان طبقه‌ی کارگر پردازیم. اما من اعتقاد راسخی به تشکل مستقل زنان داشتم و چون همیشه حرف خود را می‌زدم و از انجام دستورهایشان سرپیچی می‌کردم، به بهانه‌ی اینکه در شورای مرکزی "پیشگام" معلمان به وجودم احتیاج است، مرا جابجا کردند (۵).

از همان بدو کار، تنها یک هدف، فعالیت‌های سیاسی "اتحاد" را تعیین می‌کرد و آن اینکه چگونه می‌شود به بهترین نحو ممکن در خدمت برآوردن نیازهای سیاسی و تشکیلاتی "فدائی" قرار گرفت. این هدف خود را به اشکال گوناگون متجلی می‌کرد؛ در شکل سازماندهی فعالیت‌های "اتحاد"، در شکل برنامه‌ریزی کارها و انتصاب اعضاء و ائتلاف با سایر گروه‌ها. یکی دیگر از اعضای "اتحاد"، مریم، که علیرغم میلش از "اتحاد" کنار گذاشته و به "پیشگام" معلمان فرستاده می‌شود، ماجرا را این گونه توضیح می‌دهد:

به من گفته شد که نیرویم را باید در آنجائی بگذارم که بیشتر به من نیاز دارند. به من گفتند که "ما به اندازه‌ی کافی نیرو در "اتحاد" داریم، ولی باید آدم‌های پرانرژی در پیشگام هم داشته باشیم". خیلی ناراحت شدم. علاوه بر آن نمی‌خواستم در مدرسه مرا به عنوان یک معلم فدائی بشناسند. اما نمی‌توانستم یک دستور تشکیلاتی را زیر سؤال ببرم (۶).

مریم سرانجام در سال ۱۹۸۳ [۱۳۶۲] از شغل معلمی اخراج شد و به خاطر فعالیت‌هایش به طرفداری از فدائیان در مدرسه، ناگزیر راه تبعید برگزید.

برای بسیج و جلب زنان طبقات مختلف به مبارزه، "اتحاد" دست به ایجاد کمیته‌های متعددی زد. کمیته‌ی کارمندان، کمیته‌ی معلمان، کمیته‌ی پرستاران و کمیته‌ی زحمتکشان، با هدف بسیج زنان در محل کار به وجود آمدند؛ و این در حالی بود که کمیته‌ی تحقیق و کمیته‌ی

فرهنگی، مشترکاً مسئولیت آموزش مارکسیستی اعضای ساده‌ی تشکیلات و ارائه‌ی چهارچوب تحلیلی بررسی وضع قانونی زن در ایران را به عهده گرفتند. همچنین "اتحاد"، در یکی از محله‌های فقیرنشین تهران، درمانگاهی درست کرد و در همانجا، اعضای "اتحاد" به سوادآموزی و آموزش خیاطی پرداختند و گاه به گاه، نمایشگاه عکس و اسلاید برگزار کردند. هدف این برنامه‌ها هم جذب زنان به آرمان فدائی بود.

"اتحاد ملی زنان" در تابستان ۱۹۷۹ [۱۳۵۸] دست به انتشار نشریه‌ی ای زد که دو هفته یک بار بیرون می‌آمد. نام این نشریه که ۵ یا ۶ شماره‌ی آن منتشر شد، "برابری" بود. این نام را به پیروی از سنت جنبش سوسیالیستی زنان آلمان انتخاب کرده بودند که ارگانی به همین نام منتشر می‌ساخت (Gleichheit) و ویراستارش کلارا زتکین بود. انتشار "برابری" زمانی متوقف شد که رژیم اسلامی جلوی چاپ نشریات همه‌ی نیروهای اپوزیسیون مرفقی را گرفت. چند ماه بعد از آن، "اتحاد ملی زنان" به انتشار نشریه‌ی دیگری پرداخت. نام این نشریه "زنان در مبارزه" بود که پس از پنجمین شماره‌اش دیگر منتشر نشد (۷).

مقاله‌ی اصلی اولین شماره‌ی "برابری"، برای ارائه‌ی اجمالی ریشه‌های تاریخی ستم بر زنان، به نوشته‌های انگلس، کلارا زتکین و سایر متون مارکسیستی استناد کرده بود. این مقاله می‌توانست در ترکیه، عراق، برزیل و هر کشور دیگری هم نوشته شده باشد؛ چه، هیچ اشاره‌ای به آشکال و علت‌های مشخص ستم کشی زنان در ایران نداشت. مقاله، استدلال می‌آورد که نابرابری زن [و مرد] در خانواده، محل کار و به طور کلی در جامعه، ریشه در مناسبات اجتماعی مسلط دارد و نه در جنسیت زن. و به همین خاطر، اساس ستم کشی زنان، بر کنار ماندن آنها از تولید اجتماعی و کاهش ارزش کار اجتماعی ضروری‌شان در خانواده است که ناشی از مناسبات تولید سرمایه‌داری است. تنها راه‌رهایی زن، از نقطه نظر نویسنده‌ی مقاله، امحای همین مناسبات می‌باشد که زمینه‌ساز استثمار اکثریت مردان و زنان توسط گروه کوچکی از زنان و مردان (سرمایه‌دار) است. تا آن زمان، زنان هم مثل مردان به دو گروه ثروتمند و فقیر تقسیم می‌شوند. در این دو دنیای جداگانه، مردان زحمتکش، دوستان و متحدان زنان زحمتکشند؛ به همان میزان که زنان ثروتمند، همدست مردان ثروتمندند. مقاله از زنان درخواست می‌کند که به مبارزه علیه تمییز و بی‌عدالتی برآیند؛ بی‌آنکه خودشان را از برادران زحمتکش‌شان جدا کنند. زیرا که مردها دشمن‌شان نیستند. دشمن آنها زنان و مردان خون‌آشامی هستند که از سیه‌روزی همه‌ی مردمان زحمتکش به مال و منال رسیده‌اند (۸).

مقاله‌ی دیگری در "زنان در مبارزه" چاپ شد که معروف نقطه نظرات هیئت تحریریه در مورد رابطه‌ی میان مبارزه‌ی زنان و جنبش آزادیبخش ملی در ایران بود. در عین حال این مقاله کوششی

بود جهت شرکت در بحث حادی که حول محور نقش و مسئولیت جنبش زنان در قبال مبارزات ضدامپریالیستی جریان داشت.

برخوردها و نظریات گوناگون و گاه انحرافی در مورد مسئله‌ی زنان چنان تشتت فکری و پراکنده کاری را پدید آورده که نه راهگشای مسئله‌ی زنان است و نه در خدمت پیشبرد مبارزات استقلال طلبانه‌ی خلق ایران قرار دارد. از سوئی برخورد نادرست و انحرافی گروه‌هایی قرار دارد که کسب برابری در زمینه‌ی حقوق مدنی و اجتماعی با مردان را هدف غائی مبارزات آزادی طلبانه‌ی زنان قرار داده‌اند... برخورد نادرست دیگر را بعضی نیروهای مرفقی دارند که به مبارزات دموکراتیک زنان در چارچوب مبارزات ضدامپریالیستی و آزادی طلبانه‌ی میهن، بهای لازم را نمی‌دهند و معتقدند با آزاد شدن جامعه، زنان نیز خودبخود آزاد خواهند شد. آنان مبارزه‌ی زنان جهت کسب حقوق مدنی، اجتماعی و سیاسی برابر با مردان را جدا کردن صف زنان و مردان می‌دانند (۹).

مقاله از [برخوردهای] "نادرست و انحرافی" گروه‌هایی انتقاد می‌کند که تضاد اصلی را تضاد بین زن و مرد می‌بینند. از نقطه نظر نویسندگان مقاله، تهاجم گسترده‌ی مردان در قدرت علیه حقوق زنان، زمینه‌ی مناسبی برای این گروه‌ها فراهم ساخته که با تبلیغ و تهییج، به بسیج زنان ناآگاه علیه جنبش ضدامپریالیستی برآیند. گروه دوم هم به این خاطر مورد انتقاد قرار می‌گیرد که به مبارزات دموکراتیک زنان بها نمی‌دهد. بسیاری از زنان پیشرو این گروه، شرکت در جنبش زنان را کسر شان خود می‌دانستند. آنها تشخیص نمی‌دادند که چنین جنبش‌هایی، جنبش‌های فرمیتی صرف نیستند، بلکه می‌توانند نقش کارسازی در افزایش شرکت زنان در مبارزات عمومی داشته باشند؛ همانطور که نمونه‌ی زنان ویتنام و ظفار نشان داده است.

تدوین کنندگان این مقاله، زمانی دست به نوشتن این سطور زدند که برخی از اعضای هیئت تحریریه‌ی "اتحاد ملی زنان" توهم خود را نسبت به خصلت ضدامپریالیستی رژیم اسلامی از دست داده بودند. با این همه، به نظر می‌رسد که این بحث هم نهایتاً نتوانست کمک زیادی به روشن شدن موضعی کند که از جنبش زنان، مستقل از دیگر سازمان‌های ضدامپریالیستی، دفاع می‌کرد. لحن این مقاله نسبت به دولت تا حدودی رادیکال، هرچند که متناقض و نامشخص بود. مقاله، سیاست احیای سنن و آداب کهنه و ارتجاعی را نیز به نقد کشیده بود. سنن و آدابی که "نه در خدمت مبارزات ضد امپریالیستی است و نه تأمین کننده‌ی وحدت عمل نیروهای ضد امپریالیست". اما به طور مشخص روشن نمی‌کند که چه عملکردهایی برای زنان زیانبار است. این را هم روشن نمی‌کند که آن "مردان در قدرت" که به احیای آن سنت‌ها برآمده‌اند،

چه کسانی هستند. به علاوه، باز هم قدرت‌های امپریالیستی را برای آن سنت‌های کهنه و ارتجاعی مورد نکوهش قرار می‌دهد.

زنان آگاه ایران می‌دانند سنن و معتقدات اجتماعی و مذهبی و مقررات و قوانین ارتجاعی عامل نابرابری، وابستگی و عقب‌ماندگی آنان نیستند؛ بلکه خود بازتاب نفوذ امپریالیستی، فرهنگ پدرسالاری و نابرابری اقتصادی و اجتماعی می‌باشند. از همین رو، مبارزه علیه این سنن و قوانین را که می‌تواند مانع مبارزه‌ی واحد و مشترک زنان و مردان علیه استثمار و استثمار باشد، دقیقاً در خدمت گذرش مبارزات ضد امپریالیستی خلق ایران می‌دانند (۱۰).

کسی که چنین مقالاتی را می‌خواند، درباره‌ی ریشه‌های اصلی ستم‌کشی زن در ایران به چه نتیجه‌ای می‌رسد؟ به چه وسیله و از چه راهی می‌تواند به مبارزه علیه ستم پردازد؟ تحلیل مشخص‌تری - و البته به همان نسبت متناقض‌تری - از سوی یکی از اعضای شورای اجرایی "اتحاد"، در تابستان ۱۳۵۸ ارائه شد. این مقاله هم که برای تبادل نظر آماده شده بود، در یک چهارچوب مارکسیستی، به مسائل مبتلا به زن ایرانی پرداخته بود. مقاله با این بحث شروع می‌شد که "استثمار مضاعف زن با مالکیت خصوصی آغاز می‌شود و تنها با امحاء کامل و از بین رفتن جامعه‌ی طبقاتی به پایان می‌رسد" (۱۱). مقاله سپس به بررسی موقعیت طبقات گوناگون زنان می‌پردازد که در نتیجه‌ی توسعه‌ی مناسبات سرمایه‌داری در ایران پدیدار شده‌اند. اول، به زنان دهقان نظر کرده است. اصلاحات ارضی که نیروهای انسانی را آزاد و دهقانان را پرولتریزه کرد، موقعیت زن را نیز تغییر داد. در حالیکه تأثیرات مشخص این تغییر و تحول بر موقعیت زن روستائی تحلیل نمی‌شود، اما به نظر می‌رسد مقاله این را می‌گوید که "روابط مسلط پدرسالارانه در خانوار روستائی به شکل قابل ملاحظه‌ای سست شده است".

دوم، [مقاله] زنان طبقه‌ی کارگر را مورد نظر قرار داده است. بنا به آنچه در نوشته آمده "در خانواده‌های کارگری، سلطه‌ی مرد بر زن بسیار ضعیف است". و با پیروی از انگلس، استدلال می‌آورد که این سلطه‌ی ضعیف، از آن روست که در این نوع خانواده نشانی از ثروت و مالکیت به چشم نمی‌آید. در فقدان ابزار اعمال سلطه‌ی مردانه، فرهنگ طبقه‌ی کارگر "بر پایه‌ی مساوات مرد و زن در کار و خانواده و همبستگی طبقاتی" قرار گرفته؛ زیرا "به محض این که زن مجبور شود که در بیرون از خانه کار کند، به یک‌نوع دیگر مثل همسرش تبدیل شده است و تفاوت میان آنها از بین می‌رود".

از نظر نویسندگان مقاله، موقعیت زنان "خرده بورژوا" و "بورژوا" که "فقر مصرف‌کننده" را تشکیل می‌دهند، متفاوت است. این زنان که فرآورده‌ی سرمایه‌داری وابسته هستند، توسط

رژیم شاه علیه زنان زحمتکش بسیج شده و آلت دست قرار گرفته‌اند. اینها تحت تأثیر فرهنگ استعماری، سرمایه‌داری و زن‌غربی، هنوز "در معرض ایدئولوژی پدرسالارانه‌ی حاکم‌اند". مقاله به اسلام و "برخورد خاصش به زن در روابط جنسی و زناشویی" نیز اشاراتی دارد؛ بدون اینکه درباره‌ی این روابط در فرهنگ اسلامی توضیح بدهد.

مناسبات با دیگر سازمان‌های سیاسی

"اتحاد ملی زنان" درباره‌ی این که چگونه مناسباتی با دیگر گروه‌های زنان باید داشته باشد، همواره دچار چنددستگی شدید بود. جز زنان فدائی و هواداران‌شان، سایر کادرهای "اتحاد" خواستار سطوح مختلف همکاری با دیگر گروه‌ها بودند. البته، این همکاری به آسانی ممکن نبود؛ چه، تقریباً همه‌ی سازمان‌های عرفی (Secular) زنان، وابسته به سازمان‌ها و احزاب سیاسی دیگر بودند. آنها هم صرفاً در چهارچوب عملی و نظری سازمان‌های مادر فعالیت می‌کردند. به عنوان مثال، همکاری با "تشکیلات دموکراتیک زنان" [متعلق به] حزب توده اصلاً مطرح نبود؛ چرا که آنها بی‌قید و شرط از رژیم اسلامی حمایت می‌کردند. این درباره‌ی گروه‌های زنانی که عموماً به عنوان زائده‌های سازمان‌های مائوئیستی شناخته شده بودند، نظیر "اتحاد زنان مبارز" و "جمعیت بیداری زنان" هم صادق بود. از نقطه نظر فدائی‌ها و یا "اتحاد"، بعضی گروه‌ها بی‌اهمیت محسوب می‌شدند؛ چرا که "اتحاد" نه تنها از همه‌ی سازمان‌های زنان بزرگ‌تر بود، سازماندهی بهتری داشت و برخی از زنان بسیار شناخته شده را در صفوف خود جا داده بود، بلکه از حمایت فدائی‌ها که بزرگ‌ترین و پراعتبارترین سازمان سیاسی بود نیز برخوردار بود.

به طور کلی، "اتحاد" تنها یک شرط برای همکاری با دیگر سازمان‌ها داشت. آن شرط هم این بود که به "اتحاد" پیوندند. اگر آنها به این شرط تن نمی‌دادند، همکاری هم ممکن نمی‌شد. مذاکرات میان "اتحاد" و "انجمن رهائی زن"، وابسته به "سازمان وحدت کمونیستی" به همین دلیل با شکست روبرو شد. "انجمن رهائی زن" گروه کوچکی بود که تحلیل مشخصی از خصلت اسلامی دولت و عواقب آن برای زنان داشت. این گروه در پیروی از خط سازمان مادرش، و برخلاف "اتحاد"، به خصلت ضد امپریالیستی رژیم باور نداشت و به همین دلیل آشکارا با سیاست‌های رژیم نسبت به زنان مخالفت می‌ورزید.

آنطور که در خاطر زهره و هاله ثبت شده، وقتی جلسه‌ی مذاکره‌ی نمایندگان دو گروه تشکیل شد، زنان "انجمن رهائی زن" به قرائت منشورشان پرداختند و مسائل مهم از نظر خود را مطرح کردند. پیشنهادشان این بود که دو سازمان باید به ایجاد سازمان جدیدی بپردازند. اما "اتحاد

ملی زنان" می‌خواست که "انجمن رهائی زن" به او بپیوندد. استدلال نمایندگان این بود که سازمان شان هم اکنون موجود است و فعال. وانگهی، از نظر آنها، مواضع "انجمن رهائی زن"، به عنوان سازمان زنانی که می‌خواهد توده‌ی وسیع زنان را به خود جذب کند، "چپ‌روانه" است و ستیزه‌جویانه. به قول زهره:

ما بیشتر دلنگران توطئه‌های امپریالیستی و وحدت ملی بودیم تا حقوق زنان. به این معنا، تأثیری منفی بر جنبش زنان داشتیم. تأکید می‌کردیم که مثل فمینیست‌های غربی نیستیم. اما روشن نبود که منظورمان از این حرف چیست. نمی‌شود فمینیسم را بر حسب هویت ملی تعریف کرد. شما یا فمینیست هستید یا نیستید. (۱۲)

برخورد فرقه‌گرایانه و ادعای داشتن خط درستی که هر کس باید از آن پیروی کند را همه‌ی سازمان‌های زنان و دیگر گروه‌ها و احزاب سیاسی هم داشتند. بنابراین حق با ناهید یگانه است که در نقد همه‌ی سازمان‌های زنان [ایران] می‌نویسد:

از یک طرف فریادشان به آسمان می‌رسید که بر سر زنان ایران چه می‌آورند؛ و از طرف دیگر فرصت‌ها را برای اتحاد و اقدام جدی نیروهای اپوزیسیون، از دست می‌دادند. این، هم درباره‌ی مارکیست-فمینیست‌های طرفدار دولت صادق بود و هم مارکیست-فمینیست‌های مخالف دولت. هردو، از "رفرمیم" بیمناک بودند و هردو، خود را در برابر دو انتخاب انقلابی می‌دیدند: یا پیروی از دولت انقلابی و توجیه سیاست‌هایش؛ یا پس زدن تمام و کمال آن و بیرون افتادن از صحنه. (۱۳)

از نظر یگانه، آلترناتیو دیگری هم به روی زنان گشوده بود: "تداوم تقابل و اتحاد پیرامون مسائل زنان بر اساس سیاست‌های مشخص، به جای پس زدن یا پذیرفتن دولت در کلیتش". من اما فکر می‌کنم که همکاری پیرامون مسائل مشخص، مشخصاً به دو علت عمده دشوار بود. اول اینکه تردید درباره‌ی درستی اعتقادات خود، گوش دادن به دیگران و مشخصاً با احتیاط قضاوت کردن درباره‌ی دیگران، هرگز در فرهنگ سیاسی چپ ایران وجود نداشته است. این جزم‌گرایی شبه‌مذهبی، هرگونه رابطه‌ی ممکن را میان سازمان‌ها تحلیل می‌برد. کلید همکاری سیاسی و اتحاد، احترام و اعتماد متقابل است و این در سنت فکری چپ موجود نبود. "اتحاد ملی زنان" و سایر سازمان‌های سوسیالیست-فمینیستی به مقدار زیادی تحت تأثیر این فرهنگ بودند. دوم اینکه، فقدان استقلال یدئولوژیک و تشکیلاتی جنبش زنان، مانع همکاری زنان با هم بود. زنانی که این جنبش‌ها را رهبری می‌کردند، کلیت تحلیل مارکیستی را در مورد ستم‌کشی زن، آنهم به روایت ایرانی‌اش، پذیرفته بودند و هیچ درکی از بغرنجی و پیچیدگی ستم‌کشی زن، آنطور که فمینیست‌های غربی شرح و بسط داده بودند، نداشتند. هم از این رو، نمی‌توانستند تعاریف

فمینیستی منافع و مسم کشی زن را وارد فرهنگ سیاسی ایران کنند. با چنین انعطاف ناپذیری سیاسی و وابستگی نظری و فکری به استراتژی‌های انقلابی که توسط مردان تعریف می‌شد، همکاری بر سر هر مسئله‌ی مشخص با دیگر گروه‌ها، چیزی جز تسلیم تلقی نمی‌شد. اتحادهای موردی و تاکتیکی را هم نمی‌شد به عنوان درگیری فعال در یک پروژه‌ی دسته‌جمعی که هدفش تدوین درخواست‌های فوری زنان و بسیج نیروها پیرامون آن باشد، در نظر گرفت.

تنها موردی که "اتحاد" بدون توصیه و یا تشویق فدائیان وارد یک همکاری سیاسی شد، اولین کنفرانس وحدت زنان بود که در نوامبر ۱۹۷۹ و به ابتکار "شورای هماهنگی در امور مربوط به حقوق زن" برگزار شد. این "شورا" را گروهی از زنان متخصص - با تمایلات چپ و نه الزاماً وابسته به یک تشکیلات - در تابستان ۱۹۷۹ با اهداف زیر تشکیل دادند:

اول، پدید آوردن همبستگی میان زنان، مستقل از تفاوت‌های مذهبی و یا ایدئولوژیک‌شان. دوم، برداشتن گام‌های لازم برای ایجاد و حفظ برابری حقوق میان زنان و مردان. سوم، برگزاری برنامه‌هایی به منظور ارتقاء آگاهی زنان نسبت به حقوق‌شان (۱۵).

"شورا"، همه‌ی گروه‌های سیاسی را به پیوستن و فعالیت در جهت تحقق این خواسته‌ها فراخواند. "اتحاد" با آنکه نماینده‌ای در این "شورا" داشت، درباره‌ی این که در بحث‌های مربوط به حقوق زنان در قانون اساسی جدید و "قانون اسلامی خانواده" تا کجا باید شرکت کند، دچار اختلاف نظر شدید بود. بحث و مناظره‌ی پیرامون این مسائل مدت‌ها ادامه داشت. در تابستان سال ۱۹۷۹، برخی از رهبران "اتحاد" کوشیدند که همراه با سایر سازمان‌های سیاسی، گردهم‌آئی برگزار کنند و بدین وسیله نگرانی زنان جامعه را نسبت به قانون اساسی جدید، در سطح کشور ابراز نمایند. آنها توانستند حتا "تشکیلات چپ‌های فدائی" "اتحاد" را که مخالف چنین گردهم‌آئی بودند، متقاعد کنند که این فکر را در نطفه خفه نکنند و حداقل آن را با رهبری فدائیان در میان گذارند.

حتا جلسه‌ی مختصری هم با نماینده‌ی "جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران"، شکرالله پاکنژاد داشتیم. (او یکی از چهره‌های معروف جنبش چپ بود که در زمان حکومت شاه، سال‌ها زندانی سیاسی بود و عاقبت پس از انقلاب اعدام شد). علیرغم آنکه او را خیلی دیر خبر کردیم، به جلسه آمد و صمیمانه از این فکر ما استقبال کرد. او به ما اطمینان خاطر داد که "جبهه‌ی دموکراتیک ملی ایران" از گردهم‌آئی مان حمایت خواهد کرد و پیشنهاد کرد که گردهم‌آئی در دانشگاه تهران برگزار شود. کوشش ما

برای جلب توجه جامعه به این موضوع مهم و بسیج نیروها پیرامون آن در همین نقطه متوقف شد؛ چرا که فدائیان مخالف بودند. فدائیان و مجاهدین (که در این باره با آنها هم تماس گرفته شده بود) هر دو بر این عقیده بودند که فرصت مناسبی برای برگزاری چنین گردهم آئی نیست و ما هم خوب می‌دانستیم بدون برخورداری از حمایت آنها، چنین گردهم آئی کوچک‌ترین شانس موفقیتی ندارد (۱۶).

در نوامبر همان سال، وقتی "شورا" مثله‌ی برگزاری کنفرانس همبستگی زنان را مطرح کرد، "اتحاد" هم بر آن شد که در کنار دیگر گروه‌های زنان وزیر پرچم "شورا"، به مبارزه علیه قوانین جدید و مشخصاً قانون اساسی جدیدی که برای تصویب به مجلس خیرگان فرستاده شده بود، دست زند. اما زنان فدائی که در رهبری "اتحاد" قرار داشتند، این اقدام را که اهمیت عظیمی برای زنان ایران داشت، تأیید نکردند. نه تنها به خاطر موضوع‌هایی که در دستور کارش بود، بلکه مشخصاً به این خاطر که موفق به انجام کاری شده بود که از عهده‌ی هیچ‌یک از سازمان‌های چپ که توسط مردان رهبری می‌شدند، برنیامده بود؛ یعنی تشکیل ائتلافی که امکان همکاری هماهنگ در یک مورد مشخص را - علی‌رغم تفاوت و تضاد عقیده درباره‌ی سایر موارد - فراهم سازد. در هر صورت، فدائی‌ها نه تنها به مخالفت با آن پرداختند، بلکه قاطعانه در جهت ممانعت از آن حرکت کردند و با سازمان دادن راه پیمائی‌ی در حمایت از اشغال سفارت آمریکا در همان روز و همان ساعتی که کنفرانس همبستگی زنان برگزار می‌شد، ناخشنودی خویش را نشان دادند. به مقصودشان هم رسیدند و توجه جمعیت و رسانه‌ها را از کنفرانس منحرف کردند. به گمان شمار زیادی از هواداران فدائی - مثل زهره - این تصمیم "یکی از شرم‌آورترین مواضع سیاسی ست که تاکنون علیه جنبش حق خواهانه‌ی زنان گرفته شده". علت این حرکت غیرقابل توجه روشن بود: فدائیان، پس از گروگان‌گرفتن [دیپلمات‌های] سفارت آمریکا توسط دانشجویان خط امام، بیش از پیش سرمست مبارزه‌ی ضدامپریالیستی شان شده بودند و دیگر تحمل بحث درباره‌ی حقوق زنان را نداشتند.

علیرغم عدم تأیید فدائیان و مخالفت برخی از هواداران این سازمان در درون "اتحاد"، کادرهای "اتحاد" گفتگو با "شورای زنان" را تا مدتی ادامه دادند. آنچه این امر را ممکن می‌ساخت، اختلاف نظر سیاسی و چندپارگی سازمان فدائی و وجود نقطه نظرات متعارض در درون این جریان بود. این تعارض سیاسی که بالاخره منجر به شکل‌گیری جناح‌های اقلیت و اکثریت فدائی گشت، به درون "اتحاد" نیز کشیده و مانع از آن شد که گفتگو با شورای همبستگی در راه حمایت سازنده‌تر از جنبش حقوق قانونی زنان پیش رود. "اتحاد" حتماً برای برگزاری مراسم روز جهانی زن در هشتم مارس ۱۹۸۰، به "شورا" نپیوست. "پیشگام"، "سازمان جوانان